

سلسله قرآن‌شناسی: درس اول

سلسله بحث‌هایی در باب آزادی - ۳

### نتیجه انتخابات دولت

یازدهم چه بود؟

سرمقاله

**مقدمه:** گرچه انتخابات دولت یازدهم که در جمعه ۲۴ خرداد انجام گرفت، با پیروزی حسن روحانی تمام شد ولی این پایان، نقطه شروعی است برای یک پروسس نافرجام که برای فهم آن در اینجا مجبور به یک کنکاش عمیق سیاسی هستیم. چراکه این انتخابات در مقایسه با انتخابات سال ۸۸ دارای خودویژگی‌هایی بود و است که فهم آن برای ما می‌تواند روشن کننده بسی مسایل در باب ساختار حاکمیت قدرت باشد که در این جا به شرح خودویژگی‌های این انتخابات در مقایسه با انتخابات دولت دهم، در خرداد ۸۸ می‌پردازیم:

ادامه در صفحه ۲

### انواع آزادی: آزادی لیبرالیستی،

آزادی دموکراتیک،

آزادی سوسیالیستی

۱ - تعریف آزادی:

آزادی را باید «در نبود موانع و محدودیت‌های مخالف توسط دیگران یا قدرت‌ها معنی کرد» بر پایه این تعریف از آزادی است که موضوع آزادی وجه لاینفک تعریف آزادی می‌شود، چراکه فوراً در برابر این تعریف از آزادی سوالی که در همین جا مطرح می‌شود اینکه «آزادی برای کی؟»

ادامه در صفحه ۱۱

### چه نیازی به اسلام قرآنی؟

قسمت اول

۱ - نبرد اسلام اجتهادی تطبیقی قرآن با اسلام دکماتیسیم فقهاتی، شفاعتی، زیارتی، روایاتی، ولایتی و حکومتی؟ یکی از سوال‌های همیشگی که در طول ۳۴ سال گذشته حرکت برونی نشر مستضعفین (از ۱۳۵۸ سال آغاز حرکت برونی نشر مستضعفین تا ۱۳۹۱) پیوسته از طرف مخاطبین با آن روبرو بوده‌ایم، موضوع تکیه نشر مستضعفین بر قرآن به عنوان متن اصلی اسلام‌شناسی در این زمان است. البته طرح این سوال از آنجائیکه مخاطبین نشر مستضعفین در طول ۳۴ سال گذشته از گروه‌های مختلف اجتماعی (اعم از دانشجو، دانش‌آموز، کارگر، کارمند، زن، مرد و...) بوده است به صورت گوناگونی مطرح می‌شده است.

ادامه در صفحه ۹



### کودتای نظامی مصر آثیر پایان دوران جنبش بهار عربی و اسلام حکومتی اخوان

۱ - سالروز پیروزی بهار عربی در مصر: درست یک سال بعد از پیروزی بهار عربی در مصر، در زمانی که دولت مرسى و حزب الحریه و عدالت شاخه سیاسى اخوان المسلمین تصمیم به فراخوانی از مردم جهت برپائی جشن سالروز پیروزی خود را داشتند، جریان‌های آلترناتیو که شامل ناصریون ملی گرا به رهبری حمد بن صباحی و لیبرال‌های سکولار به رهبری البرداعی و لائیک‌های وابسته به ارتش به رهبری نجیب ساویرس جهت مقابله و سرنگونی دولت اسلام‌گرای حکومتی اخوان المسلمین در مصر دست فراخوانی متقابل زدند که حاصل این فراخوانی متقابل قشون کشی خیابانی تقریباً در تمامی شهرهای بزرگ مصر به ویژه در قاهره در دو میدان تحریر و رابعه العدویه گردید که میدان تحریر از آن مخالفان مرسى و اخوان المسلمین بود و میدان رابعه العدویه در شرق قاهره از آن طرفداران اخوان المسلمین و دولت مرسى گردید.

ادامه در صفحه ۴

### چهار سال حرکت نشر مستضعفین در ترازوی استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه سی و هفت سال گذشته

قسمت سوم

بدین ترتیب بود که شریعتی نوک پیکان استراتژی و حرکت خودش را در راستای اصلاح اسلام مردم، توسط جایگزین کردن اسلام ابراهیمی و اسلام قرآنی و اسلام نبوی و اسلام علوی به جای اسلام صفوی و اسلام اموی و اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام شفاعتی و اسلام زیارتی و اسلام ولایتی و اسلام مداحیگری و

ادامه در صفحه ۶

اسلام‌شناسی - قسمت ۲۴

### اسلام نهضت، اسلام نظام

ب- متدولوژی اسلام‌شناسی طولی و اسلام‌شناسی عرضی:

۱ - متدولوژی اسلام‌شناسی طولی.

۲ - متدولوژی اسلام‌شناسی عرضی.

۱ - متدولوژی اسلام‌شناسی طولی:

در این متدولوژی برای فهم اسلام تاریخی از آغاز تکوین اسلام که همراه با قیام بت شکنانه و مبارزه ضد بت پرستی و ضد قدرت طلبی توسط ابراهیم خلیل در اشکال سه گانه آن (قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی) آغاز شد و به مبارزه - ضد فرعون و ضد قارون و ضد بلعم باعورا- توسط موسی ادامه پیدا کرد و از آنجا به مبارزه ضد استحمار عیسی ابن مریم رسید و بالاخره در جیل النور محمد مادیت تاریخی پیدا کرد و با مرگ محمد هم این اسلام تاریخی ابتدا در سه شکل اسلام - حقیقت علی و اسلام قدرت شیخین و اسلام هویت ابوسفیان-

ادامه در صفحه ۱۳

کرد، دید که این همه هزینه پای دولتی ریخته که تورم و گرانی به صورت ساعتی شده است، مردم دویست درصد فقیرتر از آغاز حکومتش شده‌اند و فسادهای مالی سه هزار میلیارد تومانی به صورت امری روتین در آمده، بیکاری و فساد و فحشا و اعتیاد و طلاق و... همه به صورت امری فراگیر شده، گرچه تنها این دولت در طول ۸ سال حکومتش بیش از ۹۰۰ میلیارد دلار درآمد نفتی داشته است ولی نرخ رشد و توسعه این کشور پائین‌تر از افغانستان می‌باشد، اینجا بود که خامنه‌ای دریافت که در کودتای انتخاباتی سال ۸۸ متضرر واقعی خود او بوده است؛ لذا در این رابطه بود که در این انتخابات کوشید کودتای انتخاباتی خود را قبل از انتخابات، با حذف مشائی و هاشمی رفسنجانی که هر دو جز به تقسیم قدرت با خامنه‌ای حاضر به قبول هژمونی خامنه‌ای نیستند، به انجام برساند.

**۲ - مشخصه دوم** این انتخابات بازگشت طلبکارانه باند هاشمی رفسنجانی به صحنه قدرت بود، چراکه در دو انتخابات دولت نهم و دهم با صف‌آرایی که خامنه‌ای در لباس احمدی‌نژاد در برابر هاشمی رفسنجانی کرد، قربانی واقعی دو انتخابات نهم و دهم هاشمی رفسنجانی بود که نه تنها تمامی کرسی‌های قدرتش از انتخاب رئیس جمهوری تا رهبری مجلس خبرگان و امام جمعه تهران را از دست داد بلکه توسط افشاگری‌های احمدی‌نژاد و بمباران تبلیغاتی سپاه و حتی خود جنبش به اصطلاح اصلاحات تمامی سابقه سیاسی‌اش در حمایت از رژیم مطلقه فقهاتی به زیر سوال رفت، آنچنانکه همین رادیو تلویزیون - به اصطلاح رسانه ملی - نام دخترش فائزه را از زبان یکی از مخالفین، به صورت فاحشه پخش کرد. البته مقاومت هاشمی رفسنجانی در برابر خامنه‌ای در طول این چهار سال هر چند در راستای تقسیم قدرت و دفاع از هویت و منافع شخصی بود (برعکس مخالفت منتظری و طاهری اصفهانی و دستغیب شیرازی و کروبی و موسوی با خامنه‌ای که در راستای اصلاحات درونی سیستم رژیم مطلقه فقهاتی است) قابل توجه می‌باشد، چراکه به هر صورت این مقاومت چهار ساله هاشمی رفسنجانی در برابر خامنه‌ای آنچنان برای خامنه‌ای سهمگین بود که بالاخره برای اولین بار خامنه‌ای را در عرصه تقسیم قدرت مجبور به عقب نشینی شد هر چند خامنه‌ای این عقب نشینی را در برابر هاشمی رفسنجانی در انتخابات دولت یازدهم به صورت دو فاکتوری انجام داد، یعنی در مرحله اول سعی کرد توسط قربانی کردن هاشمی رفسنجانی در پای اسفندیار رحیم مشائی از ورود مستقیم هاشمی رفسنجانی در عرصه انتخابات رئیس جمهوری یازدهم جلوگیری نماید چرا که خامنه‌ای از طریق سربازان گمنام امام زمان به درستی فهمیده بود که ورود هاشمی رفسنجانی به عرصه انتخابات باعث می‌شود تا هاشمی رفسنجانی با رای بالائی به کرسی رئیس جمهوری دست پیدا کند (دلیل این امر هم آن بود که مردم ایران در شرایط فعلی به علت تورم لجام گسیخته و بیکاری استخوان سوز و فقر طاقت فرسا و رکود اقتصادی و فساد مالی - اداری دستگاه‌های دولتی و تحریم فرسایشی غرب و تعطیلی تولید و کاهش روزانه ارزش پول ملی کشور، خسته شده‌اند. چهره هاشمی رفسنجانی در میان این دلفک‌های سیاسی به اصطلاح اصول‌گرا تا اندازه‌ای برای مردم چهره‌ای سازشکار و اهل مصالحه و دیپلمات است و لذا در این رابطه مردم معتقد به تکیه بر فرد بد در برابر فرد بدتر شدند. مردم ایران هاشمی را بد می‌دانند نه خوب، ولی این مردم معتقدند که در برابر این اصول‌گرایان چاپلوس بی‌خاصیت و ناتوان ضد همه چیز می‌توان به همین هاشمی رفسنجانی بد تکیه نمود چراکه او حداقل می‌تواند تحریم غرب را محدود کند، تنش‌های منطقه‌ای را کاهش دهد، دست سپاه خود ساخته و حزب پادگانی خامنه‌ای بر سرچشمه‌های اقتصادی مملکت را محدود کند، در برابر خامنه‌ای تمامیت خواه برعکس این چاپلوس‌های دستمال به دست اصول‌گرا از موضع قدرت و طلبکارانه طلب تقسیم قدرت بکند، حداقل خودش را بالاتر از خامنه‌ای برای این نظام مطلقه فقهاتی می‌داند و خامنه‌ای را نوچه خود به حساب می‌آورد، لذا این امور باعث گردید تا در

**۱ - مشخصه اول** این انتخابات آنچنانکه در تحلیل شماره قبل نشر مستضعفین مطرح کردیم، کودتای انتخاباتی قبل از انتخابات بود، برعکس انتخابات دولت دهم در خرداد ۸۸ که کودتای انتخاباتی پس از انتخابات با رای سازی به نفع احمدی‌نژاد انجام گرفت. توضیح آنکه در این انتخابات خامنه‌ای با جمع‌بندی که از کودتای انتخاباتی سال ۸۸ داشت به درستی فهمیده بود که هزینه‌ای که چه به لحاظ داخلی و چه به لحاظ بین‌المللی بابت کودتای انتخاباتی سال ۸۸ داده بود، اصلاً برایش مقرون به صرفه نشد، چراکه کودتای انتخاباتی ۸۸ باعث گردید که:

اولاً کل جریان به اصطلاح اصلاح طلب، از جنبش اصلاحات خاتمی گرفته تا جریان سازندگی هاشمی رفسنجانی تا جنبش سبز موسوی و کروبی، چه در تشکیلات روحانیت و چه در احزاب سیاسی هم در داخل و هم در خارج از بدنه رژیم مطلقه فقهاتی به یکباره ریزش کنند، که خود این ریزش همه جانبه سال ۸۸ یک زلزله ساختاری برای خامنه‌ای و رژیم مطلقه فقهاتی بود.

ثانیاً با ریزش جریان‌های فوق از بدنه رژیم مطلق فقهاتی، خامنه‌ای که فکر می‌کرد تنها توسط جریان به اصطلاح محافظه کار اصول‌گرای سنتی و حزب پادگانیش می‌تواند رژیم را به صورت فتوایی و دستوری اداره کند، یک مرتبه تا چشم باز کرد دید آب در خانه مورچه افتاده و همین جریان یک تیکه به اصطلاح اصول‌گرای سنتی در غیاب رقیبان به اصطلاح اصلاح طلب چهل تیکه شده‌اند. آنچنانکه در انتخابات دولت یازدهم هر چه خامنه‌ای تلاش کرد تا با واسطگی محمد یزدی و مهدوی کنی بین پنج کاندید جریان اصول‌گرایان وحدت کاندیدائی ایجاد کند تا از پراکندگی رای‌ها جلوگیری کند، نتوانست و آنچنان این تضاد تشدید شد که علاوه بر شقه شدن تشکیلات روحانیت مبارز توسط جدائی هاشمی و ناطق نوری و حسن روحانی، تشکیلات جامعه مدرسین حوزه قم هم که رهبری آن در دست محمد یزدی و مهدوی کنی و مصباح یزدی می‌باشد با اختلاف بین محمد یزدی و مهدوی کنی از یک طرف و مصباح یزدی از طرف دیگر، دچار شکاف شده است به طوری که شورای نگهبان که زیر نظر محمد یزدی و جنتی می‌باشد با تسویه کاندیدای مورد نظر مصباح یزدی مستقیم به جنگ مصباح یزدی رفت و مصباح یزدی هم برای گرفتن انتقام پشت سر جلیلی قرار گرفت تا بستر شکست پروژه اصول‌گرایان در این انتخابات کلید بخورد. چراکه اگر در این انتخابات جریان به اصطلاح اصول‌گرا می‌توانستند به وحدت کاندیداتوری برسند قطعاً انتخابات دو مرحله‌ای می‌شد و از آنجائیکه طبق تجربه قبلی رژیم مطلقه فقهاتی در مرحله دوم امکان بسیج مردم برای رای دهی ندارد، لذا انتخابات وارد همان بحران کودتای انتخاباتی سال ۸۸ می‌گردید که خامنه‌ای دیگر حاضر به تن دادن و پرداخت هزینه آن نبود.

ثالثاً دولت دهم که خامنه‌ای در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ مجبور شد تا هاشمی رفسنجانی را در پای آن ذبح شرعی بکند و اندیشه خودش را به افکار احمدی‌نژاد نزدیک‌تر ببیند تا به افکار هاشمی رفسنجانی، یک مرتبه پس از کسب قدرت علم ثنوری «ایرانیت» و «ظهور نزدیک امام زمان» را بلند کرد و مانند محمدعلی باب ادعای رهبری این جریان توسط خودش و اسفندیار رحیم مشائی و هوگو چاوز داشت - که البته ام‌القراء این ظهور مهدویت از نظر این جریان ایران است و لذا شعار «ایرانیت» جایگزین شعار «اسلام فقهاتی» شد - و به این ترتیب بود که جریان احمدی‌نژاد - مشائی کلا توسط این ثنوری مهدویت پنبه رژیم مطلقه فقهاتی را زد و دکان روحانیت و مرجعیت اسلام فقهاتی و اسلام ولایتی را تعطیل کرد؛ لذا به این دلیل بود که خط قرمزی دور این جریان کشیده شد و این جریان از طرف اصول‌گرایانی که خودشان در جریان کودتای انتخاباتی سال ۸۸ بر کرسی قدرت نشاندند، جریان انحرافی اعلام گردید اما آنچه در نهایت خروجی دولت یازدهم برای خامنه‌ای شد اینکه وقتی خامنه‌ای به خود نگاه

انتخابات دولت یازدهم مردم به هاشمی رفسنجانی روی بیاورند) علیهذا این موضوع به عنوان پدیده انتخابات دولت یازدهم شد، هر چند خامنه‌ای پس از اطلاع به این امر کوشید ضمن عقب نشینی در برابر هاشمی رفسنجانی ابتدا به صورت مستقیم از ورود او به صحنه انتخابات و ورود او به راس قوه مجریه جلوگیری نماید، از طرف دیگر زمانی که خامنه‌ای دریافت که با ورود شیخ حسن روحانی به عرصه انتخابات دولت یازدهم - هم تمامی خواسته‌های او تامین می‌شود و هم خواسته‌های هاشمی رفسنجانی مادیت پیدا می‌کند -، با هاشمی رفسنجانی بر سر شیخ حسن روحانی وارد توافق نانوشته شد. به عبارت دیگر خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی بر سر روحانی به توافق رسیدند و از این مرحله بود که موضوع انتخابات دولت یازدهم وارد فاز نوینی از حرکت خود شد، چراکه هم خامنه‌ای در این رابطه شروع به مقدمه چینی جهت پیروزی شیخ حسن روحانی کرد و هم هاشمی رفسنجانی.

به این ترتیب که خامنه‌ای برعکس دولت دهم و دولت نهم که ماشین تبلیغاتی و ماشین نیروی انسانی و ماشین تشکیلات سپاه در خدمت رای سازی و رئیس جمهور سازی بود، در این انتخابات پس از توافق خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی خامنه‌ای، رسماً سپاه و سربازان گمنام امام زمان از ورود به انتخابات و دخالت در رای سازی را منع کرد و همین امر اعلام شکست قالیباف و جلیلی بود که به نحوی از طریق جناح‌هایی از سپاه و سربازان گمنام امام زمان حمایت مالی و تبلیغاتی و تشکیلاتی می‌شدند. در برابر این حرکت خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی هم پس از توافق با خامنه‌ای بیکار ننشست و در صدر همه کوشید تا محمد خاتمی و موسوی خویینی لیدرهای جریان به اصطلاح اصلاح طلب شریک این توافق نانوشته بکند که در این رابطه محمد خاتمی و موسوی خویینی پس از اینکه دریافتند که تنها راه حیات سیاسی و اجتماعی جریان حامی آن‌ها در گرو حیات سیاسی دوباره هاشمی رفسنجانی می‌باشد پس از اینکه از تائید هاشمی رفسنجانی کاندید اولیه محمد خاتمی و موسوی خویینی توسط شورای نگهبان و امکان دخالت خامنه‌ای توسط حکم ولایتی ناامید شدند، محمد خاتمی همراه با موسوی خویینی به تاسی از هاشمی رفسنجانی به حمایت از شیخ حسن روحانی پرداختند و از این مرحله بود که چهره انتخابات تغییر کرد، چراکه با فشار محمد خاتمی، عارف که توانسته بود به عنوان آلترناتیو و کاندید جریان اصلاحات خود را جا بیاندازد و بخش بزرگی از آراء اصلاح طلبان را به طرف خود بکشد از صحنه کنار می‌رود تا شیخ حسن روحانی به یکباره از پوست امنیتی و نظامی خارج بشود و چهره اصلاح طلبانه اعتدالی به خود بگیرد و با طرح یک کلید به عنوان شعار انتخاباتی‌اش خود را کلید هر قلبی علم کند؛ لذا این شیخ حسن روحانی زمانی خیلی خوش مزه شد که در آخرین مناظره جمعی خود در برابر سوال قالیباف در خصوص طرح حذف گاز انبری جنبش دانشجویان در ۱۸ تیر ماه ۷۸ توسط شیخ حسن روحانی - که در آن زمان

رئیس شورای امنیت رژیم مطلقه فقهاتی بود - شیخ حسن با طرح شعار «من سرهنگ نیستم، من حقوقدان هستم» با یک تیر دو حمله به قالیباف کرد و نسخه قالیباف را برای همیشه پچپید و آن اینکه اول با تشکیلات مخوف سپاه مانند هاشمی رفسنجانی مرزبندی کرد چراکه جناح‌های مختلف سپاه در انتخابات دولت یازدهم دارای سه کاندید مختلف چهره بودند که عبارت بودند از:

الف - قالیباف.

ب - جلیلی کاندید سربازان گمنام امام زمان.

ج - رضایی که از طرف کادرهای بازنشسته و خارج از گود سپاه حمایت می‌شد. بنابراین شیخ حسن روحانی در آخرین مناظره با اعلام اینکه

سرهنگ‌ها باید به پادگان‌ها برگردند با سپاه مرزبندی کرد و همین مرزبندی او پیروزی او را کلید زد، چراکه سپاه توسط دستور قبلی خامنه‌ای دیگر در جایگاهی نبود که بتواند مانند سال ۸۸ دست به کودتای انتخاباتی بزند، دوم به علت جنگ تقسیم قدرت در میان کاندیداهای جریان به اصطلاح اصول‌گرا امکان تکیه استراتژیک سپاه به صورت یکپارچه بر این جریان مانند گذشته وجود نداشت که حاصل همه این‌ها این شد که در مرحله عقب نشینی خامنه‌ای در برابر هاشمی رفسنجانی و شیخ حسن روحانی دیگر امکان هیچگونه حرکت کودتاگرایانه انتخاباتی برای سپاه و سربازان گمنام امام زمان وجود نداشته باشد و به همین دلیل آنچنانکه برنده واقعی انتخابات ۲۴ خرداد ۹۲ هاشمی رفسنجانی می‌باشد، بازنده اصلی انتخابات ۲۴ خرداد ۹۲ سپاه و سربازان گمنام امام زمان هستند که در طول ۸ سال حکومت شیخ حسن روحانی - که بهتر است بگوئیم حکومت هاشمی رفسنجانی - این شیخ حسن روحانی و هاشمی رفسنجانی هستند که باید تاوان حرکت ۸ ساله دولت پنجم و ششم را از سپاه بگیرند تا به سپاه و سربازان گمنام بفهمانند که چاقو هیچگاه نباید دسته خود را ببرد.

بنابراین حاصل این رمل و اسطرلاب‌ها و قرع انبیق‌های خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی در انتخابات دولت یازدهم در ۲۴ خرداد ۹۲ سنتز شیخ حسن روحانی بود که باعث گردید تا برای اولین بار در لایرتوار رژیم مطلقه فقهاتی مولودی شکل بگیرد که سه جناح خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی و موسوی خویینی بر روی او، هم قسم بشوند. این مولود شیخ حسن روحانی است که اکنون متولد شده و لذا تمامی جریان‌های رژیم مطلقه برای بیعت با او، از هم در حال سبقت گرفتن هستند و طبیعی است که تا زمانی که این پیمان شکننده بین این سه لیدر قدرت بر سر شیخ حسن روحانی برقرار باشد، شیخ حسن روحانی و هاشمی رفسنجانی پیروز میدان خواهند بود و سیاست هاشمی رفسنجانی پیش خواهد رفت، اما اگر این پیمان نانوشته بین این سه لیدر قدرت رژیم مطلقه فقهاتی بر هم بخورد، شیخ حسن تنهای میدان خواهد شد. □

والسلام



این قشون کشتی خیابانی از آنجائیکه بر پایه مهندسی از پیش تعیین شده دو جریان مدیریت می‌شد در ظرف چند روز با دخالت ارتش مصر که از طرف جریان ضد اخوان و دولت مرسی حمایت می‌شد با اعلام ضرب الاجل ۴۸ ساعته ارتش به محمد مرسی، - پس از پایان ۴۸ ساعت که همه برنامه ریزی شده بود - ارتش مصر به رهبری عبدالفتاح السیسی وزیر دفاع و فرمانده کل نیروهای مسلح دولت مرسی با برکناری محمد مرسی از سمت ریاست جمهوری و بازداشت وی و ۸ نفر از سران اخوان المسلمین و جایگزینی عدلی منصور رئیس دادگاه عالی قانون اساسی مصر به عنوان رئیس جمهور موقت مصر، کارنامه یک ساله حاکمیت سیاسی اخوان المسلمین در مصر را در هم پیچید و بدین ترتیب بود که بهار عربی جنبش دموکراسی طلبانه خلق عرب وارد فاز نوینی از حرکت خود شد که به علت جایگاه ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیک مصر در جهان عرب، این کودتای نظامی تنها محدود به انتقال قدرت در کشور مصر نشد بلکه تمامی موازنه‌های سیاسی منطقه خاورمیانه و شمال و غرب افریقا را به هم ریخت و صف‌آرایی جدیدی در عرصه سیاسی منطقه بوجود آورد که تبیین سیاسی آن در این شرایط برای ما ضرورت تئوریک در راه شناخت دیپلماسی جهانی و منطقه‌ای و کشوری دارد.

۲ - صف‌آرانی جدید همراه با آرایش تضادهای جهانی و منطقه‌ای و کشوری از بعد از کودتای مصر: آنچنانکه فوقاً هم به اشاره رفت در باب فونکسیون کودتای نظامیان در مصر تاثیر و عملکردی که این کودتا در بیرون از مصر در سطح منطقه داشت بیش از تاثیر انتقال قدرت در داخل مصر بود، چراکه این کودتا باعث گردید که صف بندی جدیدی در سطح منطقه بوجود بیاید که در اینجا و در این رابطه به تبیین و مقایسه فونکسیون کودتای نظامی مصر در داخل و خارج می‌پردازیم، چراکه این کودتا در داخل باعث گردید تا:

الف - ارتش مصر که - مانند سپاه پاسداران حکومت مطلقه فقاهتی حاکم بر ایران - از سال ۱۹۵۲ زمان سقوط ملک فاروق به دست سرهنگ جمال عبدالناصر تا ژوئن سال ۲۰۱۲ که اخوان المسلمین توانستند با انتخابات آزاد با اکثریت ناچیزی (۵۱٪) بر آلترناتیو ارتش (ژنرال شفیق بازنشسته ارتش پیروز شوند)، یعنی مدت بیش از ۶۲ سال بر مصر حکومت کند. در طول این حکومت ۶۲ ساله ارتش بر مصر، ارتش مصر مانند سپاه پاسداران از صورت یک ارگان نظامی و سیاسی خارج شده و مانند سپاه پاسداران رژیم مطلقه فقاهتی ایران به صورت یک نهاد اقتصادی بزرگ در آمد که در شرایط فعلی بیش از ۴۵٪ اقتصاد مصر را در عرصه‌های تولیدی و وارداتی و قاپاق و تجارت و خدمات هدایت می‌کند و آنچنان مانند سپاه پاسداران رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بر ایران این رشد سرطانی ارتش مصر در نهادها اقتصادی و اداری و سیاسی ریشه دوانده که امروز بدون یک انقلاب همه جانبه در مصر و ایران و پاکستان امکان ریشه کنی این سه هیولا و اختاپوس اقتصادی و سیاسی و اداری و امنیتی و نظامی وجود ندارد، طبیعی است که تا زمانی که تکلیف جریان انقلاب و اصلاحات در این سه کشور با این سه اختاپوس قدرت سه گانه مشخص نشود امکان تحقق کوچکترین حرکت دموکراسی خواهانه در این سه کشور وجود نخواهد داشت و هر چه انتخابات در این سه کشور ایران و پاکستان و مصر انجام گیرد، هر چند این انتخابات آزاد هم باشند باز در این سه کشور هرگز افعی بچه کبوتر نخواهد زائید (البته این موضوع در باب کشور ترکیه هم صادق بود ولی در کشور ترکیه از یک طرف به علت رشد ساختی اقتصاد خود در طول دو دهه گذشته و از طرف دیگر به علت پیوند تاریخی و جغرافیایی که با اروپا دارد رفته رفته این نقش و جایگاه ارتش در حال ضعیف شدن می‌باشد).

به هر حال یکی از مهمترین فاکتورهای تعیین کننده‌ای که اخوان المسلمین و حزب آزادی و عدالت مصر و دولت محمد مرسی در طول یکسال گذشته خود متوجه آن نشد و همین امر وبای جان این دولت گشت، توجه به جایگاه اقتصادی و سیاسی و اداری ارتش مصر بود. آنچنانکه در طول یکسال گذشته به جز تغییر چند مهره دولت ساقط شده مصر هیچگونه

تحول ساختاری در ارتش مصر بوجود نیاورد، -البته تحول ساختاری در ارتش و سپاه پاسداران ایران و پاکستان و مصر قطع کردن رابطه این سه تشکیلات اختاپوسی و هیولای قدرت با اقتصاد این سه کشور که جز با انقلاب طبقاتی در این سه کشور امکان پذیر نمی‌باشد-، انجام پذیر است. آنچنانکه در جریان انتخابات دولت یازدهم ایران مشاهده کردیم هاشمی رفسنجانی که خود از متولیان و معماران سپاه پاسداران حکومت مطلقه فقاهتی است و خود او بود که در طول دوران ۸ ساله دولت پنجم و ششم بستر پیوند سپاه از جبهه برگشته با نهادهای اقتصادی و سیاسی و اداری فراهم کرد، از زمانی که متوجه شد این بازوی آهنین اقتصادی و سیاسی و تبلیغاتی اداری، بستر حزب پادگانی خامنه‌ای بر علیه او در جریان دولت نهم و دهم شده است در جریان کاندیداتوری انتخابات دولت یازدهم نخستین شعاری که قبل از ورود به ساختمان وزارت کشور جهت ثبت نام به صورت پلاتفرم آینده حرکت خود مطرح کرد، جدائی سپاه از قدرت سه گانه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بود که همین شعار وبای جان او شد و باعث گردید تا توسط سربازان گمنام امام زمان از صحنه گزینش استصوابی شورای نگهبان حذف شود. البته خیلی شانس آورد که خود او در این رابطه توسط جناح سعید امامی سربازان گمنام امام زمان که ساخته خود او و تشکیلات اختاپوسی فلاحی سر انگشت اجرایی او در این رابطه بود، حذف فیزیکی نشد. بنابراین اولین دستاورد داخلی کودتای اخیر مصر توجه به جایگاه ارتش در ساختار اقتصادی و سیاسی و اداری مصر می‌باشد که هر گونه جنبش دموکراسی خواهانه در سه کشور ایران و پاکستان و مصر و حتی ترکیه نمی‌تواند بی تفاوت از کنار آن عبور کند و تا زمانی که مردم این سه کشور تکلیف خود را با این نهاد سرطانی مشخص نکنند جنبش آن‌ها مانند جنبش بهار عربی تف سر بالائی خواهد بود که نتیجه آن بازگشت دوباره بر پیشانی آن‌ها خواهد بود.

ب - عدم توانائی اخوان المسلمین و حزب آزادی و عدالت مصر و دولت محمد مرسی و اسلام حکومتی سلفیه در مدیریت سیاسی و حکومتی. توضیح آنکه گروه اخوان المسلمین که از سال ۱۹۲۸ یعنی ۸۵ سال پیش توسط فردی به نام حسن البنا در استان اسماعیلیه مصر با ایده تاسیس حکومت اسلامی بنا گذاشته شد، از همان آغاز استراتژی حرکت خود را بر این مبانی استوار کرد:

۱ - انجام اصلاحات ریشه‌ای و بنیادی در اندیشه مسلمانان جهان بر اساس اصل دین اسلام.

۲ - شعار اخوان المسلمین از همان آغاز عبارت بود از: «الاسلام هو الحل - راه حل تمامی مسائل در خود اسلام وجود دارد - اسلام حداکثری».

۳ - استراتژی که این گروه از همان آغاز توسط حسن البنا تدوین و اعلام کرد عبارت بود از «الله غایتنا - والرسول قدوتنا - والقرآن دستورنا - و الجهاد سبیلنا - و الموت فی سبیل الله اسمی امانینا - خداوند هدف ما است - پیامبر اسلام الگوی ما است - قرآن قانون اساسی ما است - جهاد راه ما است - و مرگ در راه خدا والاترین آرزوی ما است».

۴ - حسن البنا از همان آغاز گروه خود را سلفیه می‌نامید چراکه معتقد بود که تنها با بازگشت به اسلام اولیه این آرزوها محقق می‌گردد.

۵ - حسن البنا از همان آغاز گروه خود را علاوه بر مضمون فرهنگی به حرکت سیاسی سوق داد.

۶ - گروه حماس نخستین شاخه سیاسی - نظامی اخوان المسلمین بود که برای آزادی فلسطین تلاش می‌کرد.

۷ - از سال ۱۹۵۲ با به قدرت رسیدن جمال عبدالناصر ملی‌گرا، از آنجائیکه ناصر معتقد به اندیشه سکولار در عرصه سیاست و دولت یعنی جدائی دین از سیاست بود که در ادامه او این رویه توسط سادات و مبارک که معتقد به لیبرال سرمایه‌داری بودند دنبال می‌شد، نبرد اخوان المسلمین با این حکومت‌ها از سر گرفته شد در نتیجه بیش از ۸۰ سال این جریان هدف ضربه دولت‌های مصری قرار گرفت و بسیاری از رهبران آن‌ها نظیر سید قطب یا به دار اعدام سپرده شدند و یا به حبس‌های طولانی مدت محکوم گردیدند.

۸ - اندیشه و تشکیلات اخوان المسلمین به علت دیدگاه جهان نگرانه‌اش از جغرافیای مصر در کانتکس تشکیلات افقی بیرون رفت و تقریباً در تمامی کشورهای اسلامی توانست قوام پیدا کند، لذا از آنجائیکه در تشکیلات افقی برعکس تشکیلات عمودی نیاز به پیوند هژمونیک با مرکزیت نیست این تشکیلات به سرعت توانست رشد پیدا بکند، لذا در ترکیه توسط اربکان و بعداً رجب طیب اردوغان و تشکیلات حزب عدالت و توسعه، در تونس توسط راشد الغنوشی، در قطر توسط یوسف قرضاوی، در فلسطین توسط خالد مشعل، در القاعده توسط ایمن الظواهری البته هر کدام بر پایه قرائت خاص خود رشد و گسترش پیدا کرد.

۹ - اگر چه شعار سلفیه اخوان المسلمین از سال ۱۳۱۶ قمری توسط سید جمال الدین اسدآبادی مطرح گردید و در سال ۱۳۲۳ قمری توسط محمد عبده به شمال افریقا و مصر رسید، ولی این اندیشه سید جمال و محمد عبده در دستگاه اندیشه حسن البنا نهادینه شد و به علت این نهادینه شدن بود که از اندیشه سلفیه سید جمال و عبده در دستگاه حسن البنا، دین حکومتی و دین دولتی زائیده شد.

۱۰ - اسلام ولایتی خمینی یا به عبارت دیگر تز حکومت ولایت فقیه خمینی اگر چه به لحاظ دیسکورسی نصاب تاریخی آن به ملا احمد نراقی می‌رسد، اما به لحاظ مضمون سیاسی، هم خمینی و هم نائینی، هم محمدباقر صدر، هم خراسانی، حتی شیرازی اول همه تحت تأثیر اندیشه و پلاتفرم سلفیه از سیدجمال و عبده تا اخوان المسلمین بودند. به عبارت دیگر آیشخور اولیه اسلام حکومتی چه در شیعه، چه در تسنن، چه در القاعده، چه در وهابی‌گری عربستان، چه در ترکیه اربکان، چه در تونس راشد الغنوشی، چه در اسلام ولایتی خمینی، چه در اسلام تکفیری وهابی‌گری همه بر می‌گردد به اندیشه سلفیه اخوان المسلمین و به همین دلیل کودتای مصر از نظر ما مهم‌ترین فونکسون تاریخی که دارد، شکست تز اسلام دولتی و اسلام حکومتی است. یعنی کودتای فوق قبل از اینکه باعث سرنگونی محمد مرسی و حزب الحریه و عدالت مصر و گروه اخوان المسلمین بشود، پایان تاریخ این تز اسلام دولتی و اسلام حکومتی که با انقلاب ۵۷ ایران و حاکمیت اسلام ولایتی خمینی بازارش در منطقه گرم شده بود اعلام کرد، علیهذا در این رابطه است که هر چه بیشتر به این کودتا پردازیم و تحلیل و تبیین کنیم، جا دارد.

۱۱ - تا زمانی که نتوانیم توسط تبیین تئوریک علل شکست اسلام حکومتی در مصر را مشخص کنیم، امکان مقابله با تز اسلام حکومتی و ولایتی خمینی در ایران برای ما وجود ندارد.

۱۲ - بحران امروز ترکیه هر چند از موضوع پارک تقسیم آغاز شد ولی ریشه اصلی آن در اندیشه اسلام حکومتی رجب طیب اردوغان نهفته که از اربکان به ارث برده که آیشخور آن اندیشه اسلام حکومتی، اسلام سلفیه اخوان المسلمین و حسن البنا می‌باشد.

۱۳ - به دلیل اندیشه اسلام حکومتی محمد مرسی و اخوان المسلمین بود که در طول یکسال گذشته دولت مرسی در مصر:

الف - نتوانست با ارتش ضد خلقی مصر برخورد ساختاری بکند،

ب - گرچه محمد مرسی وعده داده بود که در مدت صد روز مشکلات اقتصادی جامعه را حل می‌کند، در طول یکسال گذشته ارزش پول ملی مصر مانند ایران ۲۵٪ کاهش یافت، از نظر سوخت کشور دچار بحران شد و جامعه فقیر مصر به لحاظ ضریب جینی فقیرتر گردید،

ج - مرسی و اخوان المسلمین با انحصارطلبی و حس تمامیت خواهی که دارند، تمامی مجاری حکومت را در دست گرفت و به هر کس که از حزب وابسته به این جمعیت نبود اجازه حضور در مناصب حکومتی نمی‌داد،

د - سازماندهی و تشکیلات طبقه کارگر و زحمتکشان برای حاکمیت بی ارزش بود، آنچنانکه این طبقه امروز به عنوان نیروی مخالف دولت و مرسی حتی به دفاع از کودتا جشن می‌گیرد،

ه - پیوند با جریان افراطیون سلفی همه در این رابطه قابل تبیین می‌باشد.

به این ترتیب بود که شعار میلیون‌ها نفر مردم مصر از زحمتکشان تا طبقه

مرفه و متوسط شهری که می‌گفتند: «ارحل یا مرسی - ارحل یا فاشل - ای مرسی شکست خورده قدرت را ترک کن» زمینه را برای کودتاگران نظامی فراهم کرد.

۳ - صف‌آرایی جدید منطقه‌ای در واکنش به کودتای نظامیان مصر: به موازات شکل‌گیری پروسه کودتا در مصر صف بندی جدیدی در منطقه خاورمیانه و افریقا شکل گرفت که معلول تحت تأثیر قرار گرفتن تضادهای منطقه از این کودتا بود که این واکنش‌ها عبارت بودند از:

الف - دولت ملک عبدالله در عربستان و اسلام وهابی‌گری عربستان نخستین دولتی بود که از کودتاگران حمایت کرد و سرنگونی و سقوط اسلام اخوان را به نفع خود تحلیل کرد، چراکه دولت ارتجاعی عربستان که پیوسته داعیه هژمونی جهان اسلام دارد به خوبی در طول یکسال گذشته دریافته بود که با اعتلای اسلام حکومتی اخوان در مصر، ترکیه و تونس امکان استمرار هژمونی او دیگر بر جهان اسلام وجود ندارد، لذا در این رابطه بود که سقوط دولت اخوان در مصر را در راستای استمرار هژمونی خود بر جهان اسلام تبیین کرد.

ب - تعیین ضرب الاجل ۴۸ ساعته امیر قطر به خالد مشعل دبیر سیاسی جنبش حماس و یوسف قرضاوی برای ترک قطر و حمایت دولت جدید قطر از کودتاگران با توجه به اینکه حکومت قطر به علت تضاد هژمونیک که با حکومت مرتجع عربستان دارد پیوسته به عنوان اسلام آلترناتیو وهابی‌گری بر اسلام اخوان تحت عنوان اسلام سلفی تکیه می‌کرد، اما سرنگونی دولت مرسی به معنای شکست اسلام اخوان و سلفی تلقی کرد لذا در این رابطه بود که کوشید که با پیوند با دولت کودتا در راستای سیاست ماکیاولی خویش و جایگزینی فرزندش به جای خود از اردوگاه تضارب اسلام‌های دولتی خارج بشود.

ج - مخالفت دولت رجب طیب اردوغان در ترکیه و حکومت تونس با دولت کودتا در مصر و حمایت از دولت قبلی مرسی که با توجه به تنش‌های داخلی این دو کشور - از آنجائیکه آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم دو رژیم ترکیه و تونس در راستای اسلام حکومتی اخوان بودند - لذا سرنگونی حکومت مرسی را به معنای بن بست پلاتفرم اعتقادی خود تلقی کردند، لذا در این رابطه کوشیدند تا جهت احیای دوباره حاکمیت اخوان در مصر گام بردارند.

د - برخورد کج دار و مریض و فرصت طلبانه رژیم مطلقه فقهاتی با موضوع کودتا که معلول این حقیقت است که رژیم مطلقه فقهاتی از یک طرف به درستی درک می‌کرد که از یک طرف سرنگونی حکومت مرسی به معنای پایان حاکمیت اسلام حکومتی می‌باشد که مرحله بعدی نوبت او می‌باشد، از طرف دیگر از آنجائیکه دولت مرسی در راستای حاکمیت اسلام اخوان در سوریه سعی می‌کرد تا در جهت هر چه سریع‌تر سرنگونی خانواده اسد گام بردارد، موضوع سرنگونی مرسی را در راستای تثبیت هژمونی خود در سوریه و لبنان ارزیابی می‌کرد، به همین دلیل در برخورد با جریان کودتا به همان اندازه که جریان کودتا را نفی می‌کنند، قبل از آن حکومت مرسی را نفی می‌کنند.

ه - برخورد بشار اسد با جریان کودتا در پیامش که گفت «آنچه در مصر روی می‌دهد حاکی از شکست اسلام حکومتی در جهان و سرنویشت محتوم تمام کسانی است که از دین برای اهداف سیاسی و جناحی بهره برداری می‌کنند» قابل تأمل می‌باشد، چراکه اسد به درستی می‌داند که اندیشه جریان غالب مخالفین او در سوریه اسلام اخوان می‌باشد که سرنگونی اسلام اخوان همراه با حاکمیت دوباره لیبرال سرمایه‌داری توسط کودتاگران در مصر جهت تاخت و تاز او بسترسازی می‌شود، لذا در این رابطه است که اسد در سوریه در این فرصت به دست آماده بعد از کودتا که ترکیه هم به علت تنش‌های سیاسی داخلی مشغول درون شده است، با پشتیبانی حزب الله لبنان و حمایت نظامی و سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی ایران و عراق می‌کوشد به تشدید حرکت میدانی خود جهت ضربه وارد کردن بر مخالفین بپردازد تا بتواند در کنفرانس ژنو ۲ برای خود جایگاهی مناسب کسب نماید.

اسلام رساله‌ای کرد و گرچه در این حرکت و مسیر او جهت مقابله با او، شاه و شیخ همدست شدند تا او را به زانو در آورند، ولی به علت پتانسیل استراتژی که او انتخاب کرده بود نه تنها آنها جهت نفی شریعتی موفق نشدند بلکه بالعکس این شریعتی بود که موفق گردید. بنابراین رمز موفقیت شریعتی در حرکت رهائی‌بخش خود با رمز موفقیت مصدق در حرکت رهائی‌بخش اش متفاوت می‌باشد، زیرا کلید واژه موفقیت مصدق در شعار استراتژیک او بود که نه تنها شعار استراتژیک دوران ساز مردم ایران بود بلکه آنچنانکه قبلا هم به اشاره مطرح کردیم که شعار مصدق شعار دوران ساز و استراتژیک خلق‌های کشورهای مستعمره و تحت سلطه و پیرامونی بعد از جنگ بین‌الملل دوم شد، چنانکه گفتیم این شعار مصدق که کلید واژه موفقیت مصدق بود شعار ملی شدن صنعت نفت بود که بعداً الگویی شد برای ناصر در مصر و دکتر آنده در شیلی و سوکارنو در اندونزی و نهره در هند و... بنابراین اگر مصدق غیر از شعار ملی شدن صنعت نفت هر گونه شعار دیگری انتخاب می‌کرد شکست می‌خورد، به

همین دلیل مصدق نه تنها در برابر خواسته حوزه و فدائیان اسلام و حتی خود مهندس مهدی بازرگان که همراه با حوزه و فدائیان اسلام از مصدق می‌خواستند که مشروب فروشی‌های تهران و ایران را تعطیل کند، مقاومت می‌کرد. علت مقاومت مصدق در برابر این خواسته بازرگان و حوزه و فدائیان نه به این خاطر بود که مصدق آنچنانکه حوزه می‌گوید غیر مسلمان و طرفدار شراب فروشان بود بلکه بالعکس، فقط و فقط به این دلیل بود که مصدق نمی‌خواست با تغییر شعار وحدت درون خلقی که در لوای شعار ملی شدن صنعت نفت بوجود آمده بود دچار خدشه بکند، بطوریکه مصدق شعار دوم استراتژیک خود یعنی «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» را در کادر شعار ملی شدن صنعت نفت مطرح می‌کرد و هر زمان که بین این دو شعار کنتاکتی بوجود می‌آمد، مصدق تلاش می‌کرد که شعار دوم خود را در کانتکس شعار اول خود حل نماید و به همین دلیل مصدق در عرصه شعار اول خود موفق گردید، اما شکست مصدق مربوط به شعار دومش بود چرا که از زمانی که مصدق با حکم دادگاه لاهه توانست صنعت نفت ایران را ملی بکند شعار دوم مصدق یعنی «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» به عنوان شعار محوری مصدق مطرح شد و از آنجائیکه دربار و حوزه و کاشانی و فدائیان و جریان‌های داخلی جبهه ملی امثال مظفر بقائی و خلیل ملکی و حزب توده و... توانستند با طرح شعارهای فرعی که در نهایت به سود دربار و تضعیف وحدت درون خلقی در جهت تحقق شعار دوم مصدق تمام می‌شد، کشتی مبارزه ضد استبدادی مصدق را به گل بنشانند و وحدت درون خلقی را به سود دربار و امپریالیسم جهانی نابود کنند. این امر باعث گردید تا دربار با امپریالیسم جهت نابود دشمن مشترکشان - که مصدق بود - وارد توطئه و کودتا بشوند و همین امر دلیل آن شد که بعد از کودتا به محض ورود شاه، تبریک بر وجودی به شاه کلید

۱. البته نه مانند احمد کسروی که در دهه بعد از شهریور ۲۰ که با سقوط رضاخان فضای سیاسی جامعه ایران باز شده بود و با اعتلای مبارزه ضد امپریالیستی مصدق در کانتکس شعار ملی کردن صنعت نفت انگلیس - ایران توده‌های ایران تحت رهبری مصدق بسیج شده بودند، کسروی با طرح انحرافی دیالکتیک جامعه تحت عنوان اسلام مفاتیح الجنان به جای ملی شدن صنعت نفت مصدق، نهضت مفاتیح سوزان به راه انداخت که صد البته این حرکت کسروی از فرش تا عرش با حرکت شریعتی متفاوت بود، چرا که او لا شریعتی بر عکس کسروی توسط طرح اسلام آلترناتیو قرآنی کوشید به جنگ اسلام مفاتیح الجنان برود، بر عکس کسروی که بدون طرح اسلام آلترناتیو قرآنی می‌خواست اسلام مفاتیح الجنان را نفی کند که خود این امر باعث می‌شد که مردم بیشتر به اسلام سنتی و حوزه‌های گرایش پیدا کنند، چرا که این یک اصل طبیعی است که زمانی که یک موضوع آلترناتیو به جای آنچه که می‌خواهیم با آن مبارزه کنیم، ندهیم این دفع باعث می‌شود که مردم بیشتر به موضوع قبلی وابسته و دلبسته شوند.

۲. که در همین رابطه حتی تا این تاریخ اسلام فتوا و اسلام حوزه و اسلام فقهانی شعار تکفیر مصدق می‌دهند.

و - تبریک عبدالله ثانی پادشاه اردن همراه با تبریک ملک عبدالله عربستان، تمیم بن حمد آل ثانی امیر جدید قطر، حمد بن عیسی آل خلیفه پادشاه بحرین، شیخ عبدالله بن زاید آل نهیان امارت پس از سرنگونی محمد مرسی به عدلی منصور و تجلیل از جریان کودتا همگی دلالت بر صف‌آرایی جدید در منطقه می‌کند که حکومت اخوان مصر را به عنوان آلترناتیو بلامنزاع منطقه تحلیل می‌کنند که ترکش حاکمیت اخوان در مصر زمینه به لرزه افتادن حاکمیت خود تلقی می‌کنند، لذا در این رابطه می‌کوشند تا با حمایت همه جانبه از رژیم کودتا حاکمیت اسلام اخوان را پایان یافته تحلیل کنند تا شرایط برای سرکوب جنبش اسلام اخوان در کشور خود مهیا کنند.

ماحصل آنچه که مطرح کردیم اینک:

الف - جریان کودتا در مصر یک موضوع مهندسی شده بود که مدیریت آن در دست ارتش مصر قرار دارد که در این رابطه ارتش مصر برای تثبیت هژمونی خود می‌کوشد با یدک کشیدن سه جریان ملی گرایان ناصری، سکولارهای البرادعی و لیبرال‌های لائیک بستر را جهت حاکمیت دوباره خود فراهم کنند.

ب - دولت مرسی در طول یکسال گذشته حاکمیت خود به علت اینکه می‌کوشید در راستای حاکمیت سیاسی اسلام حکومتی اخوان گام بردارد، این امر باعث گردید تا گرفتار سکتاریسم سیاسی و اجتماعی و طبقاتی بشود که حاصل آن فرار جریان‌های طرفدار سابق خود به طرف اردوگاه مخالفین بود بطوریکه در این رابطه طول اردوگاه حامی کودتا از رئیس دانشگاه الازهر مصر تا البرادعی و ابوموسی گسترش پیدا کرد.

ج - پیروزی جریان کودتا و سرنگونی حکومت محمد مرسی در مصر به معنای پایان دوران حکومت اسلام اخوان می‌باشد که از پاکستان نواز شریف تا ترکیه رجب طیب اردوغان و تونس راشد الغنوشی ادامه دارد و اکنون می‌کوشند تا با سرنگونی خانواده اسد در سوریه شرایط برای حاکمیت اسلام اخوان در سوریه و لبنان و عراق نیز فراهم کنند.

د - سرنگونی محمد مرسی علاوه بر اینکه در داخل مصر باعث شکل‌گیری صف‌آرایی جدیدی شد، در سطح منطقه نیز صف‌آرایی جدیدی بوجود آورد.

ه - اسلام اخوان نخستین اسلامی بود که در آغاز قرن بیستم کوشید تا به صورت اسلام حکومتی در جهت کسب قدرت حرکت نماید.

ز - گروه اخوان که در آغاز به صورت یک جریان فرهنگی پروسس حرکت خود را آغاز کرد در طول بیش از ۸۰ سال حیات خود کوشیده است که توسط نهادهای فرهنگی و اقتصادی از صورت یک نهاد فرهنگی به صورت یک نهاد اجتماعی درآید که در این امر هم موفق شده است، چراکه در طول انتخابات سال گذشته مصر با اینکه اخوان جز آخرین جریان‌هایی بود که به مبارزه با مبارک روی آورد، به علت دارا بودند همین پایگاه اجتماعی توانست گوی سبقت را از رقیبان خود ببرد و در انتخابات سال گذشته با برتری اندکی اکثریت آراء را به نفع خود بکند.

ح - دولت محمد مرسی در طول یکسال حاکمیت خود بر مصر به علت اندیشه سکتاریستی سیاسی که داشت نتوانست نه به وعده‌های اقتصادی و سیاسی و نه به وعده‌های اجتماعی و فرهنگی خود جامه عمل ببوشاند، در نتیجه این امر باعث گردید تا صف مخالفین در طول یک سال گذشته بر علیه حکومت او روز به روز گسترش پیدا کند که همین امر جهت کودتای نظامی ارتش بسترسازی کرد. ☐

والسلام

بخورد و پس از ورود نیکسون به ایران زمانیکه در ۱۶ آذر حمام خون در دانشکده فنی دانشگاه تهران به راه افتاده بود، نیکسون توسط فرزند کاشانی پیام تشکر خود را از همکاری کاشانی به جانب کاشانی روانه بکند و محمد تقی فلسفی هم به عنوان شادباش استبداد، شعار «حتی مورچه‌ها هم شاه دارند» سر دهد و بدین ترتیب مبارزه ضد امپریالیستی و ضد استبدادی ملت ایران به رهبری دکتر مصدق را به بن بست بکشاند.

بنابراین کلید واژه و رمز موفقیت مصدق در انتخاب شعارش بود نه استراتژی پارلمانتاریستی او، برعکس شریعتی که کلید واژه و رمز موفقیت او در خود استراتژی او نهفته بود نه در شعارهای او، چراکه اگر بخواهیم به صورت علمی به تفکیک استراتژی و شعارهای شریعتی پردازیم باید بگوئیم که آنچنانکه استراتژی مصدق تکیه بر حرکت پارلمانتاریستی بود نه بسیج خلقی همین موضوع رمز شکست مصدق در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ شد چراکه اگر مصدق با آن شعار دوران ساز استراتژیک خودش می‌توانست در ۲۸ مرداد ۳۲ از یک پشتوانه استراتژی بسیج خلقی به جای استراتژی پارلمانتاریستی حتی در حد حزب توده بهره مند شود، هرگز امکان پیروزی کودتا و غلبه باند کاشانی و حوزه و فلسفی و فدائیان اسلام و خلیل ملکی و مظفر بقائی و حزب توده بر او ممکن نبود و اگر می‌بینیم چهار تا لمپن و لوده مثل شعبان بی مخ و رمضان یخی و حاجی رضائی و طیب و... جمع می‌شوند و لباس زیر زن مصدق سر چوب می‌کنند و در خیابان‌های تهران شعار «مرگ بر مصدق و زنده باد شاه» سر می‌دهند، به این دلیل بود که مصدق در ۲۸ مرداد ۳۲ به هر دلیلی که از نظر ما دلیل عمده اش ناتوانی استراتژی پارلمانتاریستی مصدق بود، دیگر توان بسیج توده‌ها را مانند گذشته نداشت و همین عدم توانائی مصدق در ۲۸ مرداد نسبت به توان بسیج توده‌ها بود که بستر ساز موفقیت کودتای امپریالیستی - استبدادی - حوزه‌انی ۲۸ مرداد شد. البته برعکس مصدق شعارهای متعددی که شریعتی در طول ۵ سال آخر حرکت استراتژیک خود در ارشاد مطرح کرد، عبارت بودند از:

الف - نفی زر و زور و تزویر،

ب - آگاهی و آزادی و برابری،

ج - حقیقت و خیر و زیبایی،

د - اسلام منهای آخوند هم چنانکه مصدق به اقتصاد بدون نفت معتقد بود،

ه - نان، آزادی و فرهنگ،

و - مسیح، مارکس و کانت،

ز - صداقت و صراحت و صمیمیت،

ح - ملیت و عقلانیت و اخلاق،

ک - عبادت، کار و مبارزه،

ل - عرفان، برابری و آزادی،

م - آرمان، نظریه و برنامه،

ن - کتاب، ترازو و آهن،

س - شور، شعور و شرف،

ع - اجتهاد، هجرت و امر به معروف،

ف - سوسیالیسم و آگزیستانسیالیسم و عشق،

ص - سوسیالیسم و دموکراسی و استقلال،

با هر نگاهی که ما بخواهیم به این شعارهای متعدد جهت آرایش آنها استفاده بکنیم و بخواهیم یک شعار عمده از دل این شعارهای رنگارنگ در آوریم برای ما ممکن نیست چراکه مخلوط بودن و تنوع ایت‌های شعار مانع از این چنین آرایش و پیرایشی برای ما می‌شود و به این دلیل اگر

در همین جا اذعان کنیم که یکی از بحران‌های کلیدی اندیشه شریعتی بحران شعارهای شریعتی بود، که البته ما در طول این ۳۷ سال گذشته حرکت خودمان کوشیده ایم با کوبیدن بر طبل شعار «آزادی - آگاهی و برابری» که شریعتی در کنفرانس «قاسطین و مارقین و ناکثین» مطرح کرد، این شعار شریعتی را عمده بکنیم و تمامی دیگر شعارهای او در بستر این شعار عمده تبیین نمائیم که البته تا اندازه‌ای هم موفق شدیم، ولی در دهه ۷۰ دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر علی شریعتی جهت بستر سازی برای رشد اندیشه‌های لیبرال - سرمایه‌داری سروش و تحریف اندیشه‌های شریعتی دوباره شعار «عرفان - برابری - آزادی» شریعتی را البته با تحریف اصل برابری آن عمده کردند که خود این موضوع باعث گردید تا برای یک دهه دیگر بحران در شعارهای شریعتی ظهور بکند. به هر حال آنچه در اینجا می‌خواستیم با طرح این موضوع مطرح کنیم اینکه برعکس مصدق، رمز موفقیت شریعتی در شعارهایش نبود و اصلاً شریعتی در عرصه شعارها برعکس مصدق گرفتار بحران بود و اندیشه شریعتی تا این زمان از این بحران بیمار می‌باشد و تنها راه نجات آن، آنچنانکه مطرح کردیم فقط در گرو عمده کردن شعار «آگاهی و آزادی و برابری» قاسطین و مارقین و ناکثین شریعتی است. چراکه آنچنانکه فوقاً هم اشاره کردیم این بحران شعار اندیشه شریعتی باعث شده تا بستر جهت سوء استفاده جریان لیبرال - سرمایه‌داری سروش از اندیشه شریعتی فراهم کند و اما در خصوص خود استراتژی شریعتی که از نظر ما کلید واژه رمز موفقیت شریعتی می‌باشد<sup>۲</sup>، این استراتژی شریعتی اگر بخواهیم با زبان خود شریعتی مطرح کنیم، عبارت بود از:

۱ - «زندگی برادرانه در یک جامعه جز بر اساس یک زندگی برابرهانه محال است چه، نمی‌توان زندگی برادرانه در درون اقتصادی که رنج اکثریت برای اقلیتی گنج می‌سازد و بنیاد آن بر رقابت و بهره‌کشی و افزون طلبی جنون آمیز و حرص استوار است با پند و اندرز و آیه و روایت اخلاق ساخت» (مجموعه آثار جلد ۲۰ ص ۴۸۱).

۲ - «اول مردم باید آگاهی پیدا کنند و سپس خودآگاهی، چراکه مردمی را که آب قنات ندارند به جستجوی آب حیات در پی اسکندر روانه کردن و قصه خضر در گوششان خواندن شیطننت بدی است، آنها که عشق را در زندگی خلق جانشین نان می‌کنند فریبکارانند که نام فریبشان را زهد گذاشته‌اند مردمی که معاش ندارند، معاد ندارند» (مجموعه آثار جلد ۱۳ ص ۱۲۶۶).

۳ - «خودآگاهی در یک جامعه نه تصادفی به دست می‌آید و نه با تصمیم قبلی حاصل می‌شود و نه از طریق الهام غیبی و اشراق درونی بوجود می‌آید، خودآگاهی در یک جامعه تحقق نمی‌یابد مگر آنکه انسان نسبت به وضع خویش در جامعه آگاهی یابد و آن را احساس کند» (مجموعه آثار جلد ۲۴ ص ۲۲).

۴ - «آنچه با کار شخصی ساخته نشده است مالکیت عام دارد، بنابراین مالکیت بر اساس کار تحقق می‌یابد، طبیعی است که تنها انسان‌هایی که کار می‌کنند می‌توانند مالک باشند، بنابراین اساساً مالکیت بر سرمایه و بر استخدام کار معنا ندارد» (مجموعه آثار جلد ۱۰ صفحه ۱۱۰).

۵ - «استبداد و حکومت روحانیت سنگین‌ترین و زیان‌آورترین استبدادها در تاریخ بشر است» (مجموعه آثار جلد ۴ صفحه ۲۶۳).

۶ - «در کشورهایی که فقط دولت و حکومت حق حرف زدن دارند هیچ حرفی را باور نکنید» (مجموعه آثار جلد ۲۰ ص ۴۸۳).

۷ - «دیکتاتوری و آزادی از اینجا ناشی نمی‌شود که یک مکتب خود را حق می‌شمارد یا ناقح، بلکه از اینجا ناشی می‌شود که آیا حق انتخاب را برای مردم قائل است یا نه؟» (مجموعه آثار جلد ۳۳ ص ۱۲۷۷).

۳. برعکس مصدق که آنچنانکه مطرح کردیم رمز شکست مصدق در ۲۸ مرداد در استراتژی پارلمانتاریستی او نهفته بود.

۸ - «دموکراسی یک شکل حکومت نیست بلکه یک مرحله از رشد جامعه است، جامعه را باید برای رسیدن به آن درجه از رشد تربیت کرد، دموکراسی مانند تمدن و فرهنگ است» (مجموعه آثار جلد ۱۲ ص ۲۲۸).

۹ - «من از همان موقع معتقد شدم که کار سیاسی و مبارزه سیاسی و تشکیلات سیاسی هر چه باشد فایده‌ای نخواهد داشت مگر اینکه قبل از آن در جامعه و طرز فکر جامعه و فرهنگ و مذهب توده مردم منحنی و سنتی یک نهضت فکری و رنسانس در سطح عموم جامعه ایجاد کرد».

۱۰ - «همه نهضت‌های سیاسی و انقلابات اجتماعی اروپا و آسیا را اگر نگاه کنیم این اصل را به صورت قانون علمی می‌یابیم که هیچ نهضت اجتماعی نبوده است که پیش از آن یک نهضت فکری و هنری و ادبی و مذهبی و یک رنسانس اجتماعی مترقی نداشته باشد».

۱۱ - «تا مردم به آگاهی نرسیده‌اند و خود صاحب شخصیت انسانی و تشخیص طبقاتی و اجتماعی روشنی نشده‌اند و از مرحله تقلید و تبعیت از شخصیت‌های مذهبی و علمی خود که جنبه فتوایی و مقتدائی دارند به مرحله‌ای از رشد اجتماعی و سیاسی ارتقاء نیافته‌اند که در آن رهبران اند که تابع اراده و خط مشی آگاهانه آنان‌اند، سخن از آزادی دروغ است» (مجموعه آثار جلد ۴ صفحه ۹۴).

۱۲ - «تا متن جامعه و مردم بیدار نشده‌اند و وجدان آگاه اجتماعی نیافته باشند هر مکتبی و هر نهضتی عقیم و مجرد خواهد ماند» (مجموعه آثار جلد ۴ صفحه ۸۹).

۱۳ - «وقتی دیالکتیک طبقاتی جامعه را به حرکت در می‌آورد و جامعه را در مسیر تاریخ به حرکت می‌اندازد که وارد خودآگاهی و وجدان جامعه بشود یعنی دیالکتیک از میان جامعه به درون خودآگاهی جامعه بیاید» (مجموعه آثار جلد ۱۸ ص ۱۴۶).

۱۴ - «یک جامعه منحنی را نمی‌توان با نصیحت و موضوع انشاء و اخلاق و موعظه معمولی پدر و مادر تغییر داد بلکه با یک خیزش فکری و آگاهی و ایجاد گرمای ایمان و احساس تعهد و یافتن هدف مشترک در همه گروه‌های اجتماعی است که چنین معجزه‌هایی صورت می‌گیرد» (مجموعه آثار جلد ۱۶ ص ۲۰۱).

۱۵ - «انقلابی شدن یک جامعه بیش از هر چیز مستلزم یک انقلاب ذهنی و یک انقلاب در بینش و یک انقلاب در شیوه تفکر جامعه می‌باشد» (مجموعه آثار جلد ۲ صفحه ۱۳۵).

۱۶ - «برای شروع مبارزه اصیل باید از مردم و به خصوص از نسل جوان شروع کرد» (مجموعه آثار جلد ۱۶ ص ۲۰۰).

۱۷ - «نمی‌خواهم به صورت کلاسیک در نهضت اجتماعی دو مرحله کار فکری و کار اجتماعی را از هم تفکیک کنم، این دو به هم در آمیخته است و این آمیختگی از مشخصات بینش اسلامی است» (مجموعه آثار جلد ۱ ص ۲۱۳).

۱۸ - «رسالت پیشگام در یک کلمه عبارت است از وارد کردن واقعیت‌های ناهنجار موجود در بطن جامعه و زمان به احساس و آگاهی توده‌ها است» روسو می‌گوید: «برای مردم راه نشان ندهید و تعیین تکلیف نکنید فقط به آنها بینایی ببخشید خود راه‌ها را به درستی خواهند یافت و تکلیفشان را خواهند شناخت» «علت ناکامی انقلاب مشروطه ما جز این نبود که رهبران بی آنکه به مردم آگاهی اجتماعی و بینایی سیاسی داده باشند، به هدایت خلق و راه حل نهایی پرداختند» (مجموعه آثار جلد ۴ صفحه ۹).

۱۹ - «من معتقدم که باید از طریق دین در وجدان فردی و اجتماعی یک جامعه مذهبی حلول کرد و او را بیدار نمود و با او زبان و احساس مشترک یافت و حرف زد این تنها راه ممکن و تجربه‌های بسیار آن را ثابت کرده است، مبارزه با مذهب تنها نتیجه‌ای که داشته است اسارت بیشتر مردم در چنگ دسیسه‌های سرمایه‌داری غرب بوده است» (مجموعه آثار جلد

۳۳ ص ۱۰۳۲).

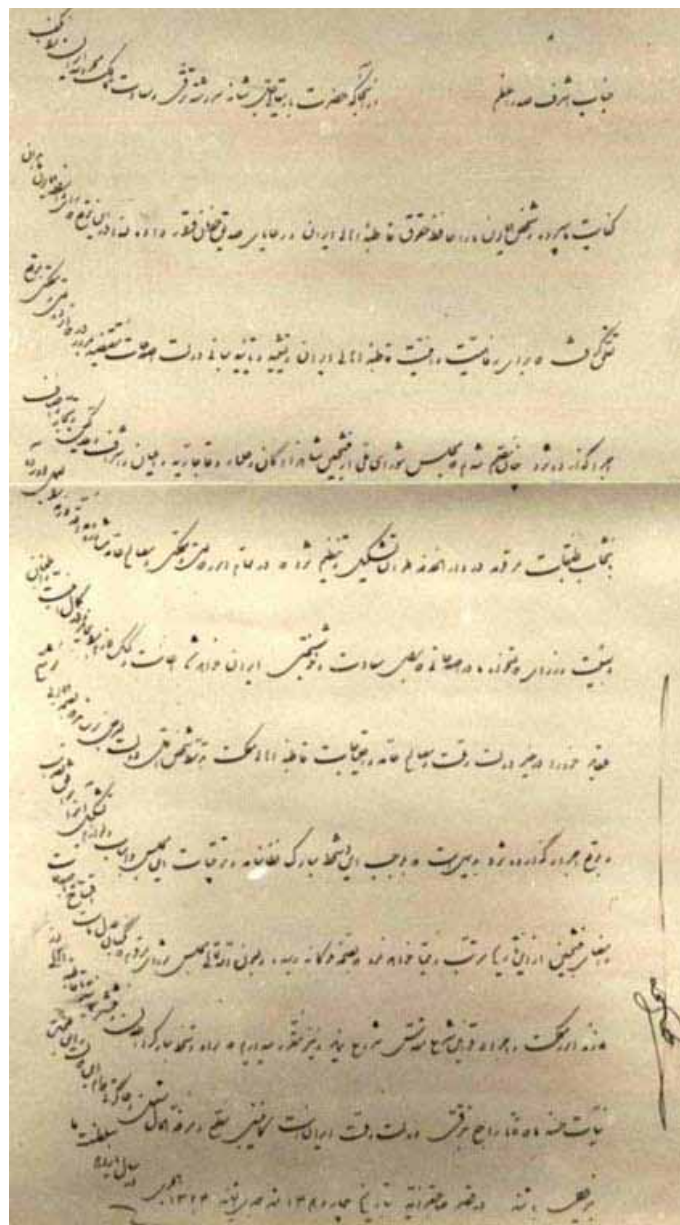
۲۰ - «بنابراین پیشگام ما باید بداند که روح غالب بر فرهنگش روح اسلامی است و اسلام است که تاریخ و حوادث و زیربنای اخلاقی و حساسیت‌های جامعه‌اش را ساخته است و اگر به این واقعیت پی نبرد در جو مصنوعی و محدود خودش گرفتار می‌گردد» (مجموعه آثار جلد ۲۰ ص ۲۸۳).

۲۱ - «پیشگام جامعه ما باید بداند که اولاً جامعه ما اسلامی است و ثانیاً اسلام یک حماسه اجتماعی و متحرک است، اگر یک جریان بتواند نهضت خود را برای بیداری و آگاهی و رشد اجتماعی و فرهنگی توده‌ها استوار بکند موفقیتش حتمی و سریع خواهد بود» (مجموعه آثار جلد ۲۰ ص ۹۷).

۲۲ - «پیشگام جامعه اسلامی قطعا و جبرا لازم است که اسلام شناسی باشد و آن وقت بعد از شناخت اسلام است که ناگهان دچار یک حالت انقلابی و شگفت‌انگیز و غیر قابل پیش بینی می‌شود» (مجموعه آثار جلد ۲۰ ص ۲۸۶).

۲۳ - «این است که تکیه به اسلام در جامعه سنتی اسلامی مسئولیت هر پیشگام وابسته به این جامعه است» (مجموعه آثار جلد ۲۰ ص ۳۸۲).

ادامه دارد





عده‌ای سوال را اینچنین مطرح می‌کنند: آیا در این شرایط که بشریت در قرن بیست و یکم حتی دوران مدرنیته را پشت سر گذاشته و وارد عصر پسامدرنیسم شده است، آیا در این عصر و در این زمان دیگر لازم است که ما از قرآن که متنی است مربوط به قرن هفتم میلادی - یعنی دوران حاکمیت سنت و پیشامدرن - سخن بگوئیم؟ آیا در چنین عصری باز این قرآن قرن هفتم میلادی می‌تواند به عنوان راهنمای عمل هدایتگر و راهبر ما به سوی هدایت و پیشرفت باشد؟ آیا تکیه کردن بر قرآن در این عصر و در این مرحله از تاریخ، آب در هاون کوبیدن نیست؟ آیا طرح قرآن در این عصر و در این زمان برای شناخت تبارشناسی فکری خودمان است یا کسب هدایت و راهبری و راهنمای عمل؟ آیا قرآن هنوز از آنچنان پتانسیلی برخوردار است که بتواند جامعه بشری را در قرن بیست و یکم به سوی ارزش‌ها و موفقیت‌ها هدایت کند؟ یا اینکه آنچنانکه مهندس مهدی بازرگان در آخرین دستاوردهای قرآنی در کتاب «خدا و آخرت» آخرین هدف بعثت پیامبران می‌گوید تنها نقش و فونکسیون قرآن در این زمان نقش و فونکسیون فردی است تا بشریت را به صورت فردی با خدا و آخرت آشنا کند؟ آیا قرآن در این عصر و در این زمان غیر از آن رسالت فردی خدا و آخرت که مهدی بازرگان می‌گوید، می‌تواند یک رسالت اجتماعی هم داشته باشد؟ اگر قرآن برعکس دیدگاه مهدی بازرگان، آنچنانکه حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری می‌گوید:

نقش قرآن چونکه در عالم نشست	نقش‌های پاپ و کاهن را شکست
فاش گویم آنچه در دل مضمهر است	این کتابی نیست چیز دیگر است
چونکه در جان رفت جان دیگر شود	جان چو دیگر شد جهان دیگر شود
با مسلمان گفت جان در کف بنه	هرچه از حاجت فزون داری بده
پس خدا بر ما شریعت ختم کرد	بر رسول ما رسالت ختم کرد
خدمت ساقی گری بر ما گذاشت	داد ما را آخرین جامی که داشت
حق تعالی نقش هر دعوی شکست	تا ابد اسلام را شیرازه بست
از من ای باد صبا گوی به دانای فرنگ	عقل تا بال گمشودست گرفتارتر است
عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری	عجب این است که بیمار تو بیمار تر است
شبی پیش خدا بگریستم زار	مسلمانان چرا زارند و خوارند
ندا آمد نمی‌دانی که این قوم	دلی دارند و محبوبی ندارند
مسلمانی که داند رمز دین را	نساید پیش غیر اله جبین را
اگر گردون به کام او نگرود	به کام خود بگرداند زمین را
رمز قرآن از حسین آموختم	ز آتش او شعله‌ها افروختم

دارای نقش اجتماعی است، آیا این نقش اجتماعی قرآن یک نقش ساختار حکومتی است یا یک نقش راهبری اجتماعی؟ آیا قرآن در قرن بیست و یکم آنچنانکه پیامبر اسلام می‌فرمود: «**فعلیکم بالقرآن - فانه شافع مشفع - و هو الدلیل یدل علی خیر سبیل - و هو کتاب فیه تفصیل و بیان و تحصیل - و هو الفصل لیس بالهزل - و له ظهر و بطن - فظاهره حکم و باطنه علم - ظاهره انیق و باطنه عمیق - له تخوم و علی تخومه تخوم - و لا تحصی عجائبه - و لا تبلی غرائبه - فیه مصابیح الهدی و منار الحکمه و دلائل المعرفه - بر شما باد قرآن - که شافی شفا خواهان است - راهبری است که به گزیده‌ترین راه هدایت می‌کند - کتابی است که در آن بیان تحصیل است - فصل میان حق و باطل است - ظاهرش حکم است و باطنش علم و آگاهی - اهرس زیبایی و باطنش عمیق - ریشه‌های عمیق دارد - عجایب آن بشمار نمی‌آید و غرایب آن کهنه نگرود - در آن چراغ‌های هدایت است و**

۱. که از مشخصه اصلی آن این است که بشریت در این عصر نه تنها تمامی سنت‌های مرحله پیشامدرنیسم را به نقد می‌کشد، حتی عقلانیت دوران مدرنیسم را هم به چالش کشیده است و به دوران حاکمیت بی‌چون و چرای عقلانیت دوران مدرنیسم که از کانت آغاز شده است پایان می‌دهد.

نورهای راهنمای حکمت و نشانه‌های معرفت و آگاهی» (محمد بن یعقوب کلینی - اصول کافی)

و یا آنچنانکه امام صادق می‌گوید: «**القرآن هدی من الضلال - و تبیان من العمی - و استقاله من العثره - و نور من الظلمه - و ضیاء من الاحداث - و عصمه من الهلکه - و رشد من الغوایه - و بیان من الفتن - و بلاغ من الدنيا الی الاخره - و فیه کمال دینکم - قرآن برای شما راهبری است نجات دهنده از تاریکی‌ها - و روشن کننده ایی است از کوره راه‌ها - و نجات دهنده‌ای است از لغزش گناه‌ها - و نوری است برای تاریکی‌ها - و حیات بخشی است برای مهلکه‌ها - آگاهی و رشدی است از گمراهی‌ها - و تبیینی است از فتنه‌ها - رساننده انسان‌ها از مرحله سود به مرحله ارزش‌ها است - در قرآن دین کامل شما وجود دارد - **تعلموا القرآن فانه احسن الحدیث و تفقهوا فیه فانه ربيع القلوب** - به قرآن علم پیدا کنید چراکه قرآن بهترین آگاهی و خبر است و در قرآن پیوسته اندیشه کنید چراکه قرآن بهار آگاهی‌ها و شناخت است» می‌تواند هدایتگر انسان‌ها و جوامع انسانی به سوی نور و هدایت شود؟ آیا قرآن مانند تورات و انجیل کتاب و پیام عصر و قوم خاصی است و نسبت به دیگر اعصار و اقوام بی تفاوت؟**

یا آنچنانکه امام علی می‌گوید قرآن کتابی است برای همه انسان‌ها و برای آینده‌ها؟ «**ذَٰلِکَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِظُوا وَ لَنْ یُنْطِقَ وَ لَکِنْ أُخْبِرْکُمْ عَنْهُ اَلَا اِنَّ فِیْهِ عِلْمٌ مَّا یَأْتِی وَ الْحَدِیثُ عَنِ الْمَاضِی وَ دَوَاءٌ دَانِکُمْ وَ نَظْمٌ مَّا بَیْنَکُمْ...** قرآن هرگز تا زمانی که شما از او هدایت و راهنمایی نخواهید با شما سخن نمی‌گوید - پس پیوسته از قرآن هدایت و راهبری بخواهید تا او با شما سخن بگوید - من شما را از قرآن آگاه می‌کنم - بدانید که در قرآن تاریخ گذشته و علم به آینده است - و با این تاریخ و علم به آینده دردهای شما را درمان می‌کند و حرکت و حیات شما را نظام می‌بخشد.» (نهج البلاغه خطبه ۱۵۸ - شهیدی - صفحه ۱۵۹ سطر اول)

و یا آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی در مقدمه «تفسیر سوره روم پیام امید به روشنفکر مسئول» می‌گوید: «تنها ریسمانی است که در عصر ما و در نسل ما برای هدایت انسان امروز وجود دارد همین قرآن است.»

البته عده‌ای دیگر از مخاطبین سوال‌های فوق را به نحو دیگری مطرح می‌کنند، سوال‌های این دسته از مخاطبین نشر مستضعفین در خصوص قرآن به این نحو است که: آیا در شرایط موجود تاریخ ایران که یک رژیم مطلقه فقهاتی تحت لوای قرآن، خشن‌ترین نظام سیاسی و قضائی و حقوقی و انسانی تاریخ بشریت بر ملت ایران تحمیل کرده، سخن از اسلام قرآنی کردن، مهر تائیدی بر اسلام فقهاتی، اسلام زیارتی، اسلام شفاعتی، اسلام حکومتی، اسلام ولایتی و اسلام روایتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران نمی‌باشد؟ آیا در چنین زمانی که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران تحت لوای اسلام فقهاتی، اسلام مذاحی، اسلام شفاعتی، اسلام زیارتی و اسلام ولایتی این ملت مظلوم را وادار می‌کنند تا نیاز مسطور خود را در چاه‌های جمکرانی - که امام زمان در آن وجود دارد - بریزند و در چنین نسلی که اسلام فقهاتی، اسلام زیارتی، اسلام روایتی و اسلام

۲. و ۳۴ سال است که این ملت به پا خاسته و شایسته همه ارزش‌ها تحت شعار قرآن به زنجیر اسارت فکری، جسمی، روحی، اجتماعی، تاریخی، اقتصادی، قضائی، حقوقی و انسانی می‌کشاند و انسانیت راه، اخلاق راه، ارزش راه، شعور و آگاهی را در پای تجلیل از ظاهر قرآن به مسلخ گاه پوکی و پوچی و بردگی فکری و جسمی می‌برد و با تجلیل از اسلام روایت، اسلام زیارت، اسلام شفاعت، اسلام فقهات، اسلام قرآن و اسلام ابراهیم و اسلام توحید و اسلام محمد را رمی جمره جهل خود می‌کند تا بستر اجتماعی و تاریخی و مذهبی برای حاکمیت مطلقه فقهاتی خود بر کرده‌های این ملت مظلوم فراهم کند و با ساختن ضریح طلائی ۱۴ میلیارد تومانی قبر حسین شهید همه تاریخ، از بیت المال غارت شده این ملت محروم که برای تهیه شهریه مدرسه و دانشگاه فرزندانش کلیه‌های خود را به فروش می‌گذارد و مانند بت‌های عصر جاهلیت به نام حسین شهید ضریح خالی را در شهر و دیار این شهر مظلوم می‌چرخاند و با تعطیل کردند مدارس و ادارات دولتی ملت مظلوم ایران را وادار می‌کنند تا به تعظیم و تجلیل از ضریح طلائی خالی قبر حسین شهید که آخرین فریادش فریاد حریت و آزادی و آگاهی انسانیت بود، بپردازند.

شفاعتی برای بسترسازی حاکمیت سیاسی و اقتصادی خود در ایران، همه چیز را قربانی می‌کند تا حکومت و حاکمیت مطلقه فقهاتی خود را تقویض خدائی و پیامبری و امام زمانی کنند، طرح اسلام قرآنی نشر مستضعفین آب در آسیاب اسلام فقهاتی یا اسلام روایتی یا اسلام شفاعتی یا اسلام زیارتی حاکمیت ریختن نیست؟ آیا طرح دوباره اسلام قرآنی توسط نشر مستضعفین در این تند پیچ تاریخی جامعه ما، باعث نمی‌شود که دوباره جامعه ایران آماده پذیرش یک رژیم خشن مذهبی که همه چیز را به نام خدا و پیامبرش و امام زمانش اعم از آزادی و اخلاق و عدالت و انسانیت را در پای حکومت مطلقه خود قربانی می‌کند، گردد؟ اگر این را قبول دارید که امروز جامعه ایران قتل خشن‌ترین نظام سیاسی تاریخ بشر، به نام اسلام و قرآن و مذهب شده است، آیا طرح دوباره اسلام قرآن نشر مستضعفین در این زمان می‌تواند به جنگ اسلام فقهاتی و اسلام زیارتی و اسلام شفاعتی و اسلام روایتی و اسلام مذاحی بستر ساز حاکمیت مطلقه فعلی برود؟ آیا به جز طرح اسلام قرآنی در این عصر و در این نسل، جامعه امروز ما راه و روش و رویکرد دیگری جهت مقابله با اسلام روایتی و اسلام زیارتی و اسلام شفاعتی و اسلام فقهاتی و اسلام ولایتی و اسلام حکومتی وجود ندارد؟ آیا طرح اسلام قرآنی امروز نشر مستضعفین باعث نمی‌شود تا یک حرکت سلفیه دگماتیسم مانند طالبان و القاعده و وهابیت و... ایجاد شود که توسط آن جنایتکارترین اعمال ضد انسانی را به نام قرآن و اسلام مباح شمارند؟

البته عده‌ای دیگر از مخاطبین هم سوال‌های خود را در این رابطه این چنین با ما مطرح می‌کنند: چرا رژیم مطلقه فقهاتی در شرایط فعلی ما این همه بر طبل تجلیل ظاهری از قرآن قرائت و قرآن کتابت و قرآن جلد و کاغذ و خط و نوشته و آهنگ می‌کوبد؟ چرا قرآن تعقل و تفسیر و اندیشیدن در جامعه امروز ما، تا این اندازه مهجور مانده است؟ چرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این زمان برای اسلام حکومتی و اسلام مذاحی و اسلام گریه و اسلام فقهات و اسلام زیارت و اسلام شفاعت و اسلام روایت و اسلام سرمایه‌داری و اسلام زمینداری سرمایه گذاری می‌کند، اما در برابر اسلام قرآن و اسلام تعقل و اسلام آزادی و اسلام سیاست و اسلام ابراهیمی و اسلام سوسیالیستی و اسلام عدالت مقاومت می‌کند؟ چرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این زمان این همه بر اسلام ضریح طلانی و اسلام قبر و اسلام زیارت و اسلام نوحه و گریه و عزاداری و ضریح پرستی و قبرستانی پای می‌فشارد؟ چرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۳۴ سال گذشته این همه بر اسلام شفاعت و اسلام دعای توسل و اسلام چاه‌های جمکران و اسلام امدادهای غیبی و اسلام نذر و اسلام مذاحی و اسلام ختم قرآن تکیه می‌کند؟ چرا آنچنانکه علامه طباطبائی صاحب «تفسیر المیزان» می‌گوید: «در اسلام حوزه یک روحانی می‌تواند از جامع المقدمات تا حد مرجع تقلیدی شیعه بدون آنکه حتی نیاز به باز کردن قرآن داشته باشد پیش برود؟» چرا در هیچکدام از حوزه‌های فقهات شیعه و سنی قرآن‌شناسی به عنوان یک درس حوزه‌ای مطرح نمی‌باشد؟ چرا رژیم مطلقه فقهاتی که در طول ۳۴ ساله گذشته حاکمیت مطلقه خود پیوسته بر طبل اسلام نوحه و عزا و مذاحی و ضریح طلانی و قرائت ظاهر قرآن و... می‌کوبیده، هر گونه حرکت فکری قرآن اندیشه و قرآن تعقل و قرآن تفسیری و قرآن توحیدی و قرآن عدالت و قرآن سیاست و قرآن اجتماع پرور و قرآن انسان ساز را در ظل سر نیزه، در نطفه خفه می‌کند؟ چرا رژیم مطلقه فقهاتی تا این اندازه نسبت به واقعه عاشورای ۸۸ واکنش خصمانه و قهرآمیز و تبلیغاتی نشان می‌دهد؟ آیا اشک رژیم مطلقه فقهاتی بر عاشورای ۸۸ اشک بر عزا و عزاداری حسین است یا اشک بر شعار مردم در آن روز که می‌گفتند «مرگ بر اصل ولایت فقیه»؟

البته عده‌ای از مخاطبین نشر مستضعفین هم در این زمان سوال فوق را اینچنین مطرح می‌کنند: آیا در این زمان بدون اسلام قرآن می‌توان با اسلام روایتی رژیم مطلقه فقهاتی برخورد کرد؟ آیا در شرایط تاریخی جامعه ما بدون اسلام قرآن می‌توان با اسلام شفاعتی و اسلام زیارتی و اسلام

مذاحی و اسلام نوحه و اسلام قبر و قبرپرستی و اسلام حوزه و اسلام فقهاتی و اسلام ولایتی و اسلام حکومتی برخورد کرد؟ آیا نفی مطلق اسلام در جامعه ما باعث نمی‌شود تا شرایط جهت گرایش جامعه به سمت اسلام ارتجاعی و اسلام دگماتیسم و اسلام قشریگری و اسلام مذاحی و اسلام زیارتی و اسلام شفاعتی و اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ضریح پرستی و اسلام قبرگرایی و اسلام فردپرستی و اسلام حکومتی و اسلام جامعه گریزی و اسلام دنیا گریزی و اسلام آخرتگرایی و اسلام سرمایه‌داری و اسلام زمینداری فراهم بشود؟

اگر پاسخ همه این سوال‌ها مثبت باشد حال می‌توانیم به سوال اول خودمان که «چه نیازی به اسلام قرآن در این زمان داریم؟» در اینجا پاسخ داد.

نیاز امروز جامعه ما به اسلام قرآنی نه اسلام قرآنی سرنیزه‌های معاویه است، نیاز امروز جامعه ما به اسلام قرآنی نه اسلام قرآنی شریح قاضی در دادگاه کربلاست، نیاز امروز جامعه ما به اسلام قرآنی، نه آن قرآنی است که با خون عثمان در زمان قتلش به دست محمد ای بکر گلگون شده است، نیاز ما به اسلام قرآنی نه آن قرآنی است که به فتوایش هزاران انسان بیگناه در مسلخ گاه تابستان ۶۷ ذبح شرعی شدند، نیاز امروز ما به اسلام قرآنی نه آن قرآنی است که به فتوایش، جنایتکارترین شکنجه‌های کهریزک، اوین، گوهردشت، قزل حصار، زندان‌های تبریز، عادل آباد، مشهد و... از سال ۶۰ تا ۹۱ مباح می‌شود، نیاز ما به اسلام قرآنی نه آن قرآنی است که به فتوایش ریختن خون حسین و اصحابش در کربلا واجب می‌شود و قتل حجر بن عدی و یارانش در مرج العذرا مباح می‌گردد و شریعتی و مصدق کافر می‌شوند و حسین فاطمی ترور می‌شود، کسروی کشته می‌گردد و منتظری و کروی و میرحسین موسوی به حصار کشیده می‌شوند، آزادی اعدام می‌شود، عدالت به زنجیر کشیده می‌شود و حریت به عنوان یک کالا به ثمن به خس، در بازار فقهات اسلام حوزه به فروش می‌رود. استبداد در لباس شریعت بدل به آزادی می‌گردد و جنایت در لباس فقهات مشروع می‌گردد، تجاوز لباس صلح بر تن می‌کند و جلاد نماینده خدا در زمین می‌شود و حرامیان زمین، حامل پرچم انتقام کربلا از اصحاب حسین به نام یزید و بنی امیه می‌شوند و نمرود با آن دادگاه ابراهیم به پا می‌کند و فرعون بر موسی رجز دفاع از ربوبیت و الوهیت و ملوکیت الله سر می‌دهد، عیسی را به نام خروج کرده بر دین موسی به صلیب دین می‌کشند و خون‌های ریخته شده عاشورای ۸۸ را مباح اعلام می‌کنند، تجاوز به ناموس خدا را در زندان‌های فقهات از سال ۶۰ بر سر بازان گمنام ... حلال می‌شمارند و زندان و شکنجه‌گاه‌های قرون وسطانی خود را دانشگاه اعلام می‌کنند، دین را ملعبه حکومت خود اعلام می‌کنند و بهشت و قیامت را ملک به ارث رسیده پدری خود می‌دانند، در منا به دستور جلاد، اسماعیل حریت را قربانی می‌کنند و در رمی جمرات عدالت و آزادی و انسانیت را به رمی می‌کشند. حسین شهید همه تاریخ انسان را در زیر ضریح طلانی شرک زندانی می‌کنند تا فریاد مظلومیت شهادت حجر اصحابش در مرج العذرای کهریزک و اوین و گوهردشت و قزل حصار و... به گوش انسان‌های همیشه تاریخ نرسد. قرآن کتاب و نوشته و کاغذ و قرائت بر سر سرنیزه‌ها تجلیل می‌کنند تا صدای قرآن ناطق و عدالت ناطق و آزادی ناطق و حریت ناطق علی را خاموش کنند. در عزای حسین سیاه پوش و نوحه گر و مداح می‌شوند تا کربلای همیشه تاریخ را در شام غریبان حکومتشان به پایان برسانند. حسین ضریح طلانی را تجلیل می‌کنند تا حسین عدالت و حریت و آزادی را قربانی کنند. جلد و کاغذ و قرائت قرآن را ارج می‌گذارند تا محتوا و حقیقت قرآن را به رگبار جهل ببندند. جمکران را در برابر کعبه ابراهیمی به پا می‌کنند تا اسلام شفاعت را جایگزین اسلام عدالت و اسلام توحید ابراهیمی کنند. گنبد و بارگاه موسی الرضا را طلانی می‌کنند تا اسلام زیارتی را جایگزین اسلام انسانیت محمد بکنند. با پای پیاده به زیارت قبر حسین و علی و رضا و کاظم و... می‌روند تا اسلام مذاحی‌گری را جایگزین اسلام عدالت و قرآن بکنند. بر انتظار مهدی موعود ناله سر می‌دهند تا اسلام ولایتی را جایگزین اسلام قسط و رهائی بکنند. بر

در پاسخ به این سوال است که موضوع آزادی از آغاز برای بشریت به دو صورت:

الف - آزادی فردی؛ ب - آزادی اجتماعی، مطرح شده است. به عبارت دیگر از همان زمانی که بشریت بر پایه خودویژگی‌های انسانی به مفهوم آزادی به عنوان یک ضرورت انسانی پی برده است، این حقیقت را هم دریافته که بر پایه این ضرورت انسانی او مجبور است که آزادی را در عرصه موضوع انسانیت تقسیم کند، چرا که انسانیت به شکل عام و کلی هر چند ممکن است در ذهن قابل تصور باشد، اما در واقعیت خارج صورت مصداق به خود می‌گیرد که این مصداق به دو صورت فرد و اجتماع مادیت پیدا می‌کند. به عبارت دیگر وقتی که صحبت از مصداق انسانیت شد برای ما راهی غیر از این وجود ندارد که خود را در برابر دو مقوله فرد و اجتماع ببینیم و هرگز از برابر این حقیقت بی تفاوت رد نشویم که تا زمانی که رابطه خودمان در مصداق انسانیت با این دو مقوله فرد و جامعه روشن نکنیم، امکان ندارد بتوانیم از انسانیت یک تعریف مشخص و کنکریته ارائه دهیم، چرا که همه از انسان و انسانیت تعریف می‌کنند و هیچکس نیست که بگوید انسان یا انسانیت بد است و همه مکتب‌ها و اندیشه‌ها می‌کوشند تا موضوع اخلاق را انسان و انسانیت قرار دهند و همه معتقدند که هدف اخلاق، اعتلای انسان و انسانیت است. اما سوالی که در این رابطه فوراً مطرح می‌شود این است که این انسان و انسانیتی که از آن دم زده می‌شود، آیا فرد است یا اجتماع و یا هر دو است، هم فرد است و هم اجتماع؟ اگر مانند روسو معتقد شدیم که این انسانیت همان فرد است و اجتماع یک امر تحمیلی بر انسان و انسانیت است، سوال ما پاسخ خود را پیدا کرده است چرا که بر این مبنا به راحتی می‌توانیم آزادی را تعریف کنیم و بگوییم: «آزادی عبارت است از اختیار انجام هر آن چه که به دیگران زیان نرساند» و یا «آزادی عبارت است از نبود هر گونه مانع و محدودیت برای فرد انسان» به عبارت دیگر در این کانتکس آزادی می‌شود رفع هر گونه محدودیتی که از طرف جامعه برای فرد بوجود می‌آید و البته خط سرخ این آزادی هم در اینجا تنها برخورد با آزادی فردی دیگران است.

اما اگر مانند دورکیم انسان را تنها در چارچوب جامعه معنی کردیم باز تعریف آزادی می‌شود «نبود هر گونه مانع و محدودیت برای جامعه» البته اینقدر می‌دانیم که وقتی که آزادی را در کانتکس اجتماع معنی کردیم از آنجائیکه موانع و محدودیت در جامعه با موانع و محدودیت در فرد متفاوت می‌باشد طبیعی است که موانع و محدودیت اجتماعی هم جنبه طبقاتی دارد و هم جنبه نژادی و هم جنبه اعتقادی و هم جنبه سیاسی و اجتماعی و به همین دلیل آزادی در برابر موضوع اجتماع به مراتب پیچیده تر از آزادی در برابر فرد تعریف می‌شود و البته اگر انسان را دو مؤلفه‌ای بر پایه فرد و اجتماع معنی کردیم، موضوع پیچیده تر می‌شود چرا که آزادی در اینجا می‌شود «رفع هر گونه محدودیت و موانع برای فرد و اجتماع» که در این رابطه این نکته را نباید فراموش کنیم که موانع موضوع آزادی خود از مقوله همین فرد و اجتماع است، یعنی موانعی که فرد برای فرد دیگر ایجاد می‌کند یا جامعه برای فرد ایجاد می‌کند، طبیعی است که آزادی در این صورت می‌شود تنظیم رابطه بین فرد و افراد و بین فرد و جامعه.

پس برای تعریف از آزادی تا زمانی که تکلیفمان را با موضوع آزادی مشخص نکنیم، امکان یک تعریف مشخص کردن از آزادی برای ما وجود ندارد، به عبارت دیگر تعریف از آزادی زمانی که با فرد روبرو هستیم، با تعریف از آزادی زمانی که با جامعه روبرو هستیم، با تعریف از آزادی زمانی که هم با فرد و هم با جامعه روبرو هستیم، متفاوت می‌باشد و هرگز نمی‌توانیم یک تعریف کامل و جامع از آزادی بدهیم که در عین حالی که با موضوع انسان مصداق فرد مطابقت دارد، با موضوع انسان مصداق جامعه هم مطابقت داشته باشد و به همین ترتیب با انسان به مصداق هم فرد و هم جامعه هم مطابقت بکند، پس برای تعریف از آزادی باید بگوییم که اولاً بگو «آزادی برای که می‌خواهی؟» تا در پاسخ بگوییم آزادی یعنی چه و لذا در

زندان‌های هارون و متوکل عباسی شکایت می‌کنند تا شکنجه‌گاه‌های خود با سلاح فقاقت توجیه شرعی بکنند. بر کشته شدن حسین و اصحابش در کربلا زار می‌زنند تا کشته‌های پشته شده زندان‌های خود را مخفی کنند. ابن ملجم مرادی را اشق الاشقیاء می‌خوانند تا خود را وارث عدالت علی لقب دهند. در عرصه قدرت و حکومت جز بر قدرت و حکومت خود بر هیچ حقیقتی رحم و عطف نمی‌کنند. مهدی موعود را در چاه‌های جمکران به بند می‌کشند، امام رضا را در زیر طلاهای مامون زندانی می‌کنند، حسین را در زیر چتر سیاه نوحه و مدح و عزاداری خویش مقبور می‌کنند و علی را در زیر جلد و کاغذ و قرائت و ظاهر قرآن‌های معاویه صفین مدفون می‌سازند و حج ابراهیم خلیل را در زیر مناسک و لگارتیم اعمال فقهی می‌پوشانند و صلاه قرآن را که یک رویکرد وجودی تمام هستی می‌باشد، در لباس فقه و فقاقت بدل به نماز حکومتی بکنند و اذان رهائی بخش بلال را در یوم المرحمه بدل به اذان فرقه گرایانه یوم المرحمه خود کنند. □

ادامه دارد



شعبان جعفری در حال کتک زدن طرفداران جبهه ملی در مرداد ۱۳۳۲

وب سایت:

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

ایمیل آدرس تماس:

[Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸

۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳

این رابطه است که انهایی که می‌خواهند آزادی را به صورت خاکشیری تعریف بکنند که به درد هر درد و مزاجی می‌خورد، جز شارلانتاریسم سرمایه‌داری نخواهد بود.

**۲ - اقسام آزادی:** آنچنانکه در تعریف آزادی نیازمندیم تا برحسب موضوع آزادی به تعریف از آزادی بپردازیم و بر پایه موضوع سه گانه آزادی که عبارت بودند از فرد و جامعه و فرد-جامعه، به یک تقسیم بندی از آزادی که عبارت بودند از آزادی فردی و آزادی اجتماعی و آزادی فرد-جامعه دست پیدا کردیم. از آنجائیکه فونکسیون آزادی رفع محدودیت و موانع می‌باشد گرچه آنچه که از ظاهر این تعریف برداشت می‌شود آزادی تنها یک کارکرد منفی دارد یعنی فقط موانع و محدودیت‌ها را از بین می‌برد ولی هرگز این نکته را نباید فراموش کنیم که در عرصه موضوع انسانی تنها با برخورد نفی‌انی نمی‌توانیم به رفع محدودیت‌ها و موانع بپردازیم، اول باید در فرد یا جامعه آلترناتیو اثباتی ایجاد بکنیم و سپس در برابر این داده به نفی موانع محدودیت‌ها بپردازیم و اگر به صورت مستقیم بخواهیم تحت ظل سرنیزه موانع و محدودیت‌ها را برداریم نامش آزادی نیست، مانند پل پوت در کامبوج می‌شود که با زور تانک و توپ می‌خواست شهرنشینان را به سمت روستاها کوچ بدهد. پس در این رابطه می‌توانیم آزادی را به دو قسم آزادی مثبت و آزادی منفی تقسیم بکنیم. البته همیشه آزادی مثبت بستر ساز آزادی منفی می‌باشد نه بالعکس، البته اگر بخواهیم با عینک عرفا هم به مقوله آزادی نگاه بکنیم می‌توانیم آزادی را به شکل دیگری هم تقسیم بکنیم و این تقسیم بندی عبارت است از آزادی درون و آزادی برون، چراکه وقتی که مولوی در دفتر ششم مثنوی - صفحه ۴۱۹ و سطر ۲۴ می‌گوید:

چون به آزادی نبوت هادی است  
کیست مولا آن که آزادت کند

مومنان را زانبیاء آزادی است  
بند رقیبت زیابت برکند

این آزادی که در اینجا مولوی از آن دم می‌زند با آزادی فردی و اجتماعی که فوقا از آن یاد کردیم متفاوت می‌باشد، چراکه مقصود مولوی از آزادی در اینجا نجات از دشمن درون است که مولوی در دفتر اول مثنوی - صفحه ۳۰ سطر ۷ این چنین مطرح کرده است:

ای شهان کشتیم ما خصم برون  
ماند خصمی زو به تر در اندرون

لذا در این رابطه است که اگر بخواهیم با عینک عرفا به مقوله آزادی نگاه بکنیم، آزادی به دو قسم، آزادی درون و آزادی برون هم تقسیم می‌شود که از نظر عرفا آزادی درون بستر ساز آزادی برون می‌باشد. بنابراین در تقسیم آزادی هم می‌توانیم آزادی را به اقسام آزادی فردی و آزادی اجتماعی تقسیم کنیم و هم می‌توانیم آزادی را به آزادی منفی و آزادی مثبت تقسیم کنیم و هم می‌توانیم آزادی را به آزادی درون و آزادی برون تقسیم بکنیم. همچنین می‌توانیم در اقسام آزادی همه این‌ها را مطرح کنیم و بگوئیم اقسام آزادی عبارتند از:

الف - آزادی فردی؛ ب - آزادی اجتماعی؛ ج - آزادی درونی؛ د - آزادی برونی؛ ه - آزادی منفی؛ و - آزادی مثبت.

**۳ - انواع آزادی:** در خصوص انواع آزادی از آنجائیکه در آزادی ما به توزیع سه مؤلفه اختیار و قدرت و ثروت برای فرد و جمع می‌پردازیم، برحسب این سه مؤلفه سه نوع آزادی شکل می‌گیرد که عبارتند از

الف - آزادی لیبرالیستی؛ ب - آزادی دموکراتیک؛ ج - آزادی سوسیالیستی. در آزادی لیبرالیستی ما برابری حقوق توسط افراد را خواستاریم، در صورتی که در آزادی دموکراتیک ما برابری قدرت سیاسی توسط جامعه را مطالبه می‌کنیم، به این معنا که همه افراد جامعه یکسان در حاکمیت شرکت کنند و اما در آزادی سوسیالیستی ما برابری اقتصادی و فرهنگی

جامعه را مطالبه می‌کنیم. آزادی لیبرالیستی آنچنانکه روسو می‌گوید توسط وضع و اجرای قوانین برای جامعه قابل دسترسی است، در آزادی لیبرالیستی ما توسط قانون خواهان افزایش قلمرو و تصمیم‌های فردی در عرصه‌های اقتصادی و اخلاقی و سیاسی هستیم که با وضع قوانین در جامعه سرمایه‌داری انجام آن ممکن می‌باشد، در آزادی لیبرالیستی ما برابری حقوقی افراد در برابر قانون را دنبال می‌کنیم، در صورتی که در آزادی دموکراتیک ما برابری افراد در مشارکت در قدرت سیاسی را دنبال می‌کنیم و در آزادی سوسیالیستی ما برابری افراد را در برابر ثروت‌های طبیعت و جامعه را دنبال می‌کنیم که این سه مقوله کاملاً از هم جدا می‌باشند و هرگز نباید یکی شمرد. برای تحقق آزادی لیبرالیستی ما به قانون نیازمندیم و برای تحقق آزادی دموکراتیک ما به جامعه مدنی نیازمندیم و برای تحقق آزادی سوسیالیستی ما نیازمند تغییر ساختاری جامعه هستیم. با قانون می‌توان به جامعه لیبرالیستی رسید و با جامعه مدنی می‌توان به دموکراسی رسید، اما به سوسیالیست تنها با تغییر ساختاری جامعه ممکن است. آنچنانکه بدون قوانین و روحیه قانون پذیری جامعه نمی‌توان به لیبرالیست رسید، بدون جامعه مدنی هم نمی‌توان به دموکراسی رسید چراکه دموکراسی و آزادی دموکراتیک عبارت است از تعامل جامعه مدنی با حکومت بر سر تقسیم قدرت حکومت در بین جامعه، پر واضح است که تا زمانی که ما به جامعه مدنی دست پیدا نکنیم امکان نیل به دموکراسی پایدار یا آزادی دموکراتیک برای ما وجود نخواهد داشت. تحقق جامعه مدنی تنها با تجربه دموکراسی در بستر آزادی بیان و آزادی اندیشه و آزادی مطبوعات و آزادی احزاب و آزادی اجتماع و انجمن و آزادی مذهب و عقیده ممکن می‌باشد، در آزادی لیبرالیستی ما تلاش می‌کنیم توسط قانون آزادی اراده افراد را فراهم بکنیم، در صورتی که در آزادی دموکراتیک ما تلاش می‌کنیم اراده جمعی را بر اساس اراده افراد شکل دهیم و در آزادی سوسیالیستی ما تلاش می‌کنیم تا افراد و جامعه به طور جمعی بر شرایط زندگی مشترکشان نظارت داشته باشند. ماحصل آنچه گفته شد:

الف - آزادی سوسیالیستی و آزادی دموکراتیک در طول هم عمل می‌کنند نه در عرض هم، زیرا هم آزادی سوسیالیستی و هم آزادی دموکراتیک از قسم آزادی مثبت می‌باشند که در آزادی دموکراتیک تکیه بر توزیع اجتماعی قدرت سیاسی است اما در آزادی سوسیالیستی تکیه بر توزیع اجتماعی ثروت می‌باشد، هم در آزادی دموکراتیک و هم در آزادی سوسیالیستی تکیه بر همبستگی اجتماعی است. آزادی دموکراتیک نظارت جمعی بر قدرت سیاسی جامعه است در صورتی که آزادی سوسیالیستی نظارت جمعی بر شرایط زندگی مشترک جامعه می‌باشد.

ب - آزادی سوسیالیستی و آزادی دموکراتیک از نوع آزادی مثبت و جمعی می‌باشند، در صورتی که آزادی لیبرالیستی از نوع آزادی منفی و فردی است.

ج - تعریف آزادی لیبرالیستی عبارت است از «اختیار انجام هر آنچه که به دیگران زیان نمی‌رساند» در صورتی که تعریف «آزادی دموکراتیک توزیع اجتماعی قدرت سیاسی جامعه می‌باشد» و آزادی سوسیالیستی «توزیع اجتماعی ثروت‌های جامعه است.»

د - اگر جامعه مدنی شکل نگیرد امکان تحقق هیچکدام از آزادی‌های سه گانه لیبرالیستی و دموکراتیک و سوسیالیستی وجود ندارد، چراکه هر سه آزادی لیبرالیستی و سوسیالیستی و دموکراتیک دستاوردی است که خود جامعه باید در بستر اعتلا به آن برسد، کالای اهدائی از طرف اصحاب قدرت و ثروت و معرفت به جامعه نیست.

ه - برای تحقق جامعه مدنی باید جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و سوسیالیستی بتوانند در فضای باز اجتماعی توسط آزادی بیان و آزادی مطبوعات و قلم و آزادی تشکل و سازماندهی و احزاب خود را در جامعه نهادینه کنند. ☐

ادامه دارد

در بستر تاریخ بشر جاری و ساری گردید که گاهای یکی از آن‌ها و در مرحله‌ای تلفیقی از این اسلام‌های سه گانه «حقیقت و هویت و قدرت» بر بستر تاریخ حاکم شدند و شروع به ساختن اسلام تاریخی کردند؛ و قبلاً هم مطرح کردیم که اسلام معرفتی در قرن چهارم و پنجم در عصر حاکمیت عباسیان و توسط این رژیم ضد مردمی شکل گرفت که با سرازیر کردن دستاوردهای فلسفی و کلامی و... مغرب زمین به جهان اسلام و قلع و قمع کردن اسلام حقیقت که در نمای ائمه شیعه تجسم داشت، زمینه تکوین نمادهای مختلف فقهی و کلامی و صوفی‌گری و فلسفی و... را فراهم کرد؛ لذا دو نوع اسلام‌شناسی ذهنی و عینی پا به پای همدیگر حرکت کردند و تا امروز اسلام‌شناسی تاریخی را ساخته‌اند که اگر برای شناخت این اسلام‌شناسی به طریق طولی عمل کنیم مجبور هستیم تا سیر پیدایش آن‌ها را از آغاز تا کنون مورد مطالعه قرار دهیم. ما این گونه مطالعه از اسلام را اسلام‌شناسی طولی می‌نامیم.

## ۲ - متدولوژی اسلام‌شناسی عرضی:

ما در این متدولوژی لازم نیست تا برای شناخت اسلام مانند متدولوژی طولی از آبشخورهای تکوین و انواع اسلام تاریخی آغاز کنیم، بلکه خواهیم کوشید تا اسلام را به عنوان یک پروژه (نه مانند اسلام‌شناسی طولی که آن را از درون اسلام تاریخی مطالعه می‌کنیم بلکه بالعکس) و از بیرون آن پدیده مورد مطالعه قرار دهیم. طبیعی است که در این روش شخص مطالعه کننده اسلام در کانتکس متدولوژی عرضی که آن را به صورت عینی بر روی چشم خود دارد، به مطالعه اسلام می‌پردازد چراکه انسان بدون عینک وجود ندارد و نگرش و شناخت هر انسانی در گرو بینش و جهان بینی یا عینی می‌باشد که بر روی چشمان او قرار گرفته است این عینک‌ها که بر روی چشمان فرد مطالعه کننده قرار دارند عبارتند از؛

۱- عینک علمی،

۲- عینک سیاسی،

۳- عینک فلسفی،

۴- عینک فقهی،

۵- عینک کلامی،

۶- عینک صوفی‌گری،

۷- عینک تاریخی،

۸- عینک جامعه‌شناسانه،

۹- عینک روانشناسانه و...

برای مطالعه اسلام بر پایه متدولوژی اسلام‌شناسی عرضی هر فردی در هر شرایط نظری که قرار گرفته باشد لازم دارد تا یکی از این عینک‌ها را استفاده بکند و این امکان که کسی بتواند بدون عینک در متدولوژی اسلام وارد گردد و بعد از مطالعه آن به نتیجه درست رسیده باشد، وجود ندارد. مثلاً اسلام‌شناسی بازرگان جوان مبتنی بر روش اسلام‌شناسی عرضی با عینک علمی تجربی است که بر پایه این عینک مشاهده می‌کنیم که بازرگان

۱. به طوری که در مرحله حکومت شیخین این اسلام قدرت بود که حاکم گردید و در مرحله حکومت عثمان اسلام هویت ابوسفیان و بنی امیه با اسلام قدرت شیخین تلفیق شد و در مرحله حکومت (چهار سال و نه ماه) علی این اسلام حقیقت بود که حاکم گردید و در زمان معاویه و یزید و بنی امیه و پس از شکست امام حسن و تحمیل صلح نامه خود بر امام حسن، این اسلام هویت ابوسفیانی بود که حاکم گردید و در زمان بنی عباس و عثمانیان و صفویه و نظام مطلقه فقه‌ای حاکم بر ایران نیز دوباره این تلفیق اسلام هویت ابوسفیانی با اسلام قدرت بود که بر تاریخ اسلام و مسلمانان با علم‌های مختلف شیعه و سنی حاکم گردید.

آثار - باد و باران، مطهرات، راه طی شده، ذره بی انتها و... را می‌نویسد و به همین ترتیب می‌بینیم عینکی که از پشت آن افرادی مثل مرتضی مطهری یا طباطبایی یا ملاحادی سبزواری یا ملاصدرا و... به مطالعه اسلام می‌پردازند یک عینک فلسفی است که بر پایه آن آثاری مثل - اسفار، شرح منظومه و اصول فلسفه رئالیسم و... خلق می‌شود، و در همین رابطه نیز افرادی مثل؛ محسن کدیور یا منتظری یا محمد حسین نایینی و یا محمد باقر صدر و... وقتی به مطالعه و شناخت اسلام می‌پردازند دارای عینک فقهی هستند که توسط آن به نوشتن آثاری از؛ ولایت فقیه، تنبیه الامة، تنزیه الامله، یا اقتصاد نا... دست می‌یازند، و یا در اندیشه‌های عرفانی وقتی که؛ مولوی و سنایی و غزالی و عطار و... به شناخت و مطالعه اسلام می‌پردازند عینک صوفی‌گری به چشم دارند که ما انعکاس آن را در آثاری از؛ مثنوی، احیاء العلوم، منطق الطیر و... می‌بینیم، هم چنین افرادی مثل فخر رازی یا امام الحرمین جوینی یا خواجه نصیرالدین طوسی و... با عینک کلامی به مطالعه اسلام می‌پردازند، و شریعتی و اقبال برای مطالعه اسلام دارای عینک تاریخی هستند که بر پایه این عینک به نوشتن آثاری مثل؛ حسین وارث آدم، آری این چنین بود برادر، معیاد با ابراهیم، بازسازی فکر دینی در اسلام و... می‌پردازند. هر کدام از این عینک‌ها دارای خود ویژگی‌های متدولوژیک و معرفتی خاص خود می‌باشد که با دیگری متفاوت است! برای نمونه اسلامی که توسط متدولوژی فقهی شناخته می‌شود یک اسلام قدرت‌گرا و تکلیف‌گرا و جذمی و اسکولاستیک و... می‌باشد، اما اسلامی که توسط متدولوژی تاریخی شناخته می‌شود، یک اسلام انسان‌گرا و حق‌گرا و معرفت‌اندیش و بالنده و جامعه‌ساز است.

## ج - تفاوت فلسفه تاریخ از نگاه هگل و شریعتی:

اگرچه اولین کسی که در تاریخ بشر توانست نگاه به تاریخ را از قبرستان نقل حوادث گذشته که به طور طبیعی در خدمت سلاطین و دربار بود در آورد و به عنوان یک دیسیپلین مطرح کند و برای آن فلسفه قائل گردد؛ عبدالرحمن ابن خلدون تونسی (متفکر و اسلام شناس و جامعه شناس و تاریخ شناس قرن هشتم) می‌باشد که در مقدمه دو جلدی کتاب - تاریخ العبر- خود نوشت و عنوان کرد که تاریخ نه به عنوان نقل حوادث گذشته بلکه به صورت یک دیسیپلین مطرح است. اما این طرح علمی تاریخ ابن خلدون برای مدت چهار صد سال توسط بشریت مسکوت ماند تا این که فردریک هگل در راستای اندیشه علمی و فلسفی ابن خلدون به تبیین فلسفی تاریخ پرداخت (فیلسوف بزرگ آلمانی که یکی از نوابع اندیشه بشریت در نیمه دوم قرن هیجدهم و نیمه اول قرن نوزدهم می‌باشد، هگل را امروزه در غرب به عنوان پدر فلسفه و علم تاریخ می‌شناسند و اندیشه‌های او در باب تاریخ به عنوان آبشخور فکری تمامی مکتب‌های مبتنی بر تاریخ علمی اعم از مارکسیسم تا اکزیستانسیالیسم و... می‌باشد). در دستگاه فلسفی هگل «کلیت وجود - در عرصه هدایت‌گری- را چند مفهوم کلی تبیین می‌کند، او بر عکس اندیشه ارسطو و اندیشه کانت» بین ابژه و سوژه جدایی وجودی قائل نبود و تمامی این مفاهیم را در عرصه مفهوم «ایده کل» که از نظر او همان «خدای جهان» می‌باشد تبیین می‌نماید.

این جهان یک فکرت است از عقل کل عقل چون شاه ست صورت‌ها رسل

مولوی دفتر اول مثنوی صفحه ۲۵ سطر ۲۵:

صورت از معنی جو شیر از بیشه دان	با چو آواز و سخن زاندیشه دان
این سخن و آواز از اندیشه خاست	تو ندانی بحر اندیشه کجاست
لیک چون موج سخن دیدی لطیف	بحر آن دانی که هم باشد شریف
چون زدنش موج اندیشه بناخت	از سخن و آواز او صورت بساخت
از سخن صورت به زاد باز مرد	موج خود را باز اندر بحر برد

او در رابطه با مفاهیم «اداره کننده وجود» معتقد بود که این مفاهیم کلی در عرصه ایده مطلق که همان خداوند باشد دارای شدن و تکامل و حرکت دیالکتیکی هستند (که البته هگل معتقد به «شدن و سیوروت و تکامل برای ایده مطلق یعنی خود خداوند» بود) یکی از آن ایده‌ها و مفاهیمی که هگل معتقد است که در اداره دستگاه وجود دخالت دارد مفهوم «تاریخ» است که مانند مفاهیم کلی دیگر برای آن اصولی مانند - حرکت، بسط تدریجی، تکامل و شدن دیالکتیک- قائل است! آنچه برای ما در مورد اندیشه هگل نتیجه می‌شود عبارت است از:

- ۱ - هستی در آغاز به صورت یک سلسله ایده و مفاهیم کلی بود.
- ۲ - همین مفاهیم کلی اداره کننده کل هستی هستند.
- ۳ - مفاهیم کلی فوق محاط بر ایده مطلق می‌باشند.
- ۴ - ایده مطلق همان خداوند است که با تکامل وجود او هم تکامل پیدا می‌کند.
- ۵ - ایده‌ها یا مفاهیم محاط بر ایده مطلق دارای ویژگی «حرکت و بسط تدریجی و تکامل و شدن دیالکتیکی» می‌باشند.
- ۶ - یکی از این مفاهیم که در اداره وجود دست دارد مفهوم تاریخ است.
- ۷ - مفهوم تاریخ مانند مفاهیم کلی دیگر دارای «حرکت، بسط تدریجی، تکامل و شدن دیالکتیکی» می‌باشد.
- ۸ - این مفاهیم و ایده‌ها اگرچه در ذات خود به صورت ایده و مفاهیم می‌باشند اما تجلی برونی آنها به صورت واقعیت و ماده است.
- ۹ - از آنجا که ذهن و عین یا اژه و سوژه تجلی‌های مختلف ایده می‌باشند لذا بین آنها تفاوت و تمایزی وجود ندارد.
- ۱۰ - تجلی مفهوم تاریخ در بیرون مانند خود مفهوم تاریخ دارای چهار صورت فوق می‌باشد.
- ۱۱ - بنابراین واقعیت تاریخ در بیرون از ایده دارای حرکت، بسط تدریجی، تکامل و شدن دیالکتیکی است.
- ۱۲ - تاریخ خود به خود دارای قانونمندی می‌باشد و خودش را می‌تواند اداره کند و مسیری را آگاهانه در وجود به پیش ببرد، بنابراین قهرمانان کارگزاران تاریخ هستند.
- ۱۳ - در میان مفاهیم کلی فوق مفهوم تاریخ دارای اختلاف نظر جدی است آنچنان که انگلس می‌گوید؛ خدای تاریخ بی رحمانه ترین خدایان است چراکه اربه خود را در مناسبات ماقبل سوسیالیسم بر روی بیچارگان به پیش می‌برد!

#### دیدگاه شریعتی در رابطه با تاریخ؛

چنان که در درس‌های قبلی اسلام‌شناسی مطرح کردیم شناخت اندیشه شریعتی بدون فهم اندیشه او در باب تاریخ امکان پذیر نمی‌باشد به عبارت دیگر ما برای فهم واقعی اندیشه شریعتی باید ابتدا مبانی تئوریک اندیشه او را در خصوص موضوع تاریخ تبیین نماییم و سپس در کانتکس این تبیین تاریخی به شناخت اندیشه‌های شریعتی بپردازیم! ما قبلاً گفتیم که تمامی تئوری و اندیشه‌های شریعتی در طول شش سال کار فکری که کرده است (سال‌های ۴۵ تا ۵۱) یا محصول تئوری تاریخ او می‌باشد و یا در کانتکس تئوری تاریخ او دارای معنی می‌باشد، مثلاً اگر ما بخواهیم کتاب حسین وارث آدم شریعتی (که مانیفست اندیشه شریعتی می‌باشد و

تبیین کننده سوسیالیسم علمی او است) را به صورت مجرد مطالعه کنیم و خارج از تئوری تاریخ شریعتی مورد نقد و بررسی قرار دهیم، نسبت به اندیشه شریعتی در این مورد دچار بد فهمی یا کج فهمی خواهیم شد. آنچنان که مرتضی مطهری نماینده اسلام دکماتیسف فلسفی ارسطویی و فقه دکماتیسف حوزه چنین شد! مرتضی مطهری که فطرت انسان را بر پایه طبایع ثابت فهم ارسطویی و افلاطونی تبیین می‌کند، او برای اسلام مانند انسان ارسطویی خودش معتقد به هسته ثابت و اجتهاد ناپذیر می‌شود و برای همین تمامی قرآن و روایات - و رای بخش معاملات- برای او هسته ثابت اسلام است و طبیعی است که برای این تفکر تاریخ جز سیر در گذشته معنای دیگری نداشته باشد. مرتضی مطهری بعد از بایکوت از حسینیه ارشاد در یک حرکت عکس العملی نسبت به حرکت اسلام‌شناسی ارشاد شریعتی کوشید تا به صورت تقلیدی و مکانیکی و با سرعت فکری از ادبیات شریعتی مفاهیمی مثل سوسیالیسم و تاریخ و تضاد و شناخت و ... با تبیین التقاطی و فقهی- فلسفی از آن مفاهیم تازه‌ایی عرضه کند، که نخستین تکفیر کننده این کتاب خود خمینی بود که دستور داد تا سه هزار جلد کتاب - مبانی اقتصاد اسلامی- مطهری را خمیر کنند. آن چه مهم است مرتضی مطهری اگر بر پایه اصل طبایع ثابت ارسطویی انسان و جهان را تبیین فلسفی کند، هرگز توان آن را نخواهد داشت که تئوری تاریخ شریعتی را فهم کند! او تا زمانی که تئوری تاریخ شریعتی را فهم نکند هرگز نمی‌تواند کتاب حسین وارث آدم شریعتی و موضوع ختم نبوت پیامبر اسلام را که اقبال لاهوری برای اولین بار در تاریخ چهارده قرن گذشته اسلام (کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام- مبحث روح فرهنگ و تمدن اسلامی در سه صفحه ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶) تبیین کرد فهم نماید! و به همین علت مطهری (در کتاب وحی و نبوت و مقدمه جلد پنجم اصول فلسفه رئالیسم) تئوری قرآنی اقبال را در باب ختم نبوت و با عنوان تئوری ختم دیانت مطرح می‌کند و اقبال را مانند شریعتی با بیان این که؛ سواد قرآنی و آگاهی اسلامی همه جانبه ندارد و شناخت او از اسلام یک شناخت غرب گریزانه از اسلام می‌باشد و فلسفه او به جای این که فلسفه اسلامی مشرق زمین باشد، یک فلسفه غربی است، رد می‌کند. البته اقبال بر عکس نظر مطهری مطرح می‌سازد که؛ «فلسفه یونانی نیروی فرهنگی بزرگی در تاریخ اسلام بوده است ولی تحقیق دقیق در قرآن و مکاتب کلامی حوزه که به الهام از اندیشه یونانی طلوع کرد این واقعیت قابل توجه را آشکار می‌سازد که در عین آنکه فلسفه یونانی به دامنه دید متفکران اسلامی وسعت بخشید اما به طور کلی بینش ایشان را در باره قرآن دچار تاریکی کرد. (کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام- مبحث معرفت و تجربه- صفحه ۶ سطر ششم به بعد)؛ و باز در همین رابطه اگر اقبال می‌گوید: «این مطلب که بنا بر تعلیمات قرآن جهان در اصل خود بالان و نامحدود و قابل افزایش است بالاخره مسلمانان را به معارضه با اندیشه یونانی بر انگیخت و این همان اندیشه‌ایی بود که در آغاز سیر و سلوک عقلی خویش با شور و شوق زاید الوصفی به تحصیل و تحقیق آن پرداخته بودند چون متوجه این امر نشده بودند که روح قرآن اصولاً ضد تعلیمات یونانی است و نیز از آن جهت که اعتماد تمام به متفکران یونانی داشتند نخستین محرک ایشان آن بود که قرآن را در روشنی فلسفه یونان فهم کنند و از آنجا که روح قرآن به امور عینی توجه داشت و فلسفه یونانی به امور نظری می‌پرداخت و از حقایق عینی غفلت می‌ورزید آن کوشش‌های نخستین ناچار محکوم به شکست و بی ثمری بود و در نتیجه همین شکست بود که روح واقعی فرهنگ اسلامی آشکار شد (کتاب بازسازی فکر دینی- مبحث روح فرهنگ و تمدن اسلامی- صفحه ۱۴۸ سطر اول به بعد) و این نظریه اقبال تیر خلاصی به فلسفه یونان و فلسفه اسلامی متأثر از آن زده بود و طبیعی بود که با این تفاوت در نگرش از اسلام دیگر حنای مطهری برای اقبال لاهوری رنگی نداشته باشد.

تاریخ تشریحی- تاریخ تحلیلی- تاریخ تبیینی

شاید نیاز به گفتن نباشد که شریعتی اولین کسی بود که به تبیین علمی فلسفه تاریخ قرآنی و اسلامی و شیعی پرداخت هر چند قبل از شریعتی عبدالرحمن ابن خلدون تونسلی در قرن هشتم در دو جلد مقدمه‌ای که بر تاریخ العبر خود نوشت به تبیین علمی مبانی جامعه‌شناسی پرداخت که آن نظریه معیاری شد در فلسفه تاریخ برای تشخیص اخبار جعلی و صحیح و عصبیت، و طرح کرد که؛ هم بستگی قومی نیروی محرکه تاریخ است. ولی با همه این احوال اندیشه و تئوری فلسفه تاریخ ابن خلدون با اندیشه و تئوری شریعتی در خصوص فلسفه تاریخ متفاوت می‌باشد، چراکه در اندیشه شریعتی تئوری فلسفه تاریخ عبارت است از قانونمندی عام حاکم بر حرکت تاریخ بشر که از آغاز تا آینده در حرکت است، اما دیدگاه ابن خلدون چنین نیست و مانند دیدگاه ولتر فلسفه تاریخ برای او بررسی حوادث تاریخ است که برای او معیار شناخت و تحلیل تاریخ محسوب می‌شود.

در همین رابطه بد نیست اشاره کنیم که؛ پروسس شناخت انسان در باب تاریخ و در طول ۲۵ قرن گذشته از سه فرآیند مختلف عبور کرده است که عبارتند از :

- ۱ - فرآیند نقلی تاریخ،
- ۲ - فرآیند تحلیلی تاریخ،
- ۳ - فرآیند تبیینی تاریخ،


در فرآیند نقلی تاریخ شناخت انسان در مورد تاریخ در خدمت دربارها و طبقه حاکمه بود و توده‌ها هرگز به عنوان موضوع شناخت حتی در حاشیه تاریخ مطرح نمی‌شدند، در نتیجه تاریخ به صورت ذکر احوال پادشاهان و تیر و ترکه ایشان مطرح می‌شد مانند شاهنامه فردوسی! اما در فرآیند دوم یا فرآیند تحلیلی تاریخ، هنوز تاریخ به صورت تبیینی در نیامده بود ولی توسط کشف قوانین جامعه‌شناسی ابن خلدون و بعد از او ولتر این فرآیند به مرحله‌ای رسید که توانستند بین حوادث تاریخ که تا قبل از آن به صورت یک سلسله حوادث پراکنده بود پیوند و رابطه علیت کشف نمایند و بر پایه کشف این رابطه علیت به قانون بندی جدیدی جهت تحلیل حوادث تاریخ دست پیدا کنند<sup>۱</sup>. اما فرآیند سوم همان شناخت تبیینی تاریخ است که تاریخ در آن به صورت مفهوم جمعی یا وجود مستقل و یا یک (اتری بیوت) به صورت مستقل از جوامع انسانی و افراد بشری در آمد! که صورت دیسپلین این وجود مستقل (یا مفهوم جمعی یا اتری بیوت) علاوه بر این که دارای حرکت و رشد و تکامل دیالکتیکی و جهت دار است در خود این حرکت دیالکتیکی و تکاملی قانون بندی کلی و کنکریت حاکم می‌باشد که در این حرکت قانون بندی عام بر تاریخ را به صورت فلسفه تاریخ مطرح می‌کنند، که این قانون بندی خاص و مشخص و کنکریت تاریخ به صورت علم تاریخ مطرح می‌شود که نخستین بنیان گذار و کاشف فرآیند سوم تاریخ یا فرآیند تبیینی تاریخ - فردریک هگل- بود که بنیان گذار فلسفه تاریخ بشر است<sup>۲</sup> (فیلسوف آلمانی نیمه دوم قرن هیجدهم و نیمه اول قرن نوزدهم).

ابن جهان یک فکرت است از عقل کل عقل چون شاهست صورتها رسل

در یک مقایسه با دیدگاه فلسفی مولوی؛ گرچه زیر بنای فلسفی سیستم فکری مولوی و هگل - عقل کل- می‌باشد اما تبیین این عقل کل و خصوصیات آن از دید مولوی با هگل متفاوت می‌باشد، گرچه هر دو آن‌ها معتقدند که؛ عقل کل همان خداوند است و این جهان و وجود صورت و تجلی آن ایده و فکر عقل کل یا خداوند می‌باشد- و - ایده مانند طوماری در حال باز شدن می‌باشد که به موازات باز شدن این طومار که «صورت بسط تدریجی و شکل دیالکتیکی و تکاملی و هدف دار دارد» و تجلی ابژکتیو آن «جهان مادی» می‌باشد، در این دیدگاه مفاهیم کلی دیگری زایش می‌کند که این مفاهیم کلی «اداره کننده کل وجود و خود ایده مطلق هم می‌باشد» که یکی از این مفاهیم فریه که مادیت ابژکتیو خارجی دارد «مفهوم تاریخ» است که در دستگاه فکری هگل دارای اراده و حرکت تکاملی و مکانیزم دیالکتیکی است.

هگل تبیین حرکت این مفهوم فریه را برای اولین بار به صورت فلسفه تاریخ مطرح کرد که البته بزرگترین عامل برتری سیستم فلسفی هگل بر سیستم فلسفی مولوی در رابطه با همین مفهوم تاریخ و فلسفه تاریخ می‌باشد، چراکه اگر سیستم فلسفی هگل توسط مفهوم تاریخ صورت‌های - زمینی و مادی و انسانی و اجتماعی- به خود نمی‌گرفت، مانند سیستم فلسفی مولوی و سیستم فلسفی حرکت جوهری ملاصدرا به صورت بسته عمل می‌کرد که هیچ فونکسیون اجتماعی و انسانی در بر نداشت، بنا بر این آنچه که باعث بسط سیستم فلسفی هگل گردید تبیین مفهوم فریه تاریخ و فلسفه تاریخ است که بدون آن سیستم فلسفی هگل ابتر و عقیم می‌شود. شاگردان تاریخ‌ساز هگل یعنی کارل مارکس و فردریک انگلس با تبیین ماتریالیستی و دترمینیستی از فلسفه تاریخ هگل - سیستم باز فلسفه تاریخ- را بسته کردند که نتیجه آن شد تا؛ اندیشه ماتریالیسم تاریخی مارکس و انگلس ماهیت اکونومیستی به خود بگیرد؛ و بعدها این اندیشه در دستگاه تاین بی و اشپینگلر از صورت اکونومیستی مارکس و انگلس خارج شد و - صورت تمدنی- به خود گرفت که تئوری تهاجم و تدافع تاین بی و تئوری ثنویت اشپینگلر توانست جایگزین تئوری اکونومیستی مارکس و انگلس در فلسفه تاریخ هگل گردد. که از نظر ما ادامه این حرکت در فلسفه تاریخ به شریعتی رسید، شریعتی با پیوند فلسفه تاریخ بشر و تاریخ انبیاء ابراهیمی (به ویژه استفاده از قرآن پیامبر اسلام) به کشف سیستم جدیدی از فلسفه تاریخ رسید که ماهیت و جوهر آن با تمامی سیستم‌های گذشته راجع به فلسفه تاریخ (هگل و مارکس و انگلس و استالین و تاین بی و اشپینگلر) متفاوت و متمایز می‌باشد که ذیلاً به تبیین آن می‌پردازیم؛

چنانکه شناخت تاریخ تا کنون سه فرآیند مختلف «تاریخ نقلی و تاریخ تحلیلی و تاریخ تبیینی» داشته است، مرحله تبیینی تاریخ خود پنج فرآیند معرفتی را طی کرده است که عبارتند از؛

- ۱ - فرآیند هگلی،
- ۲ - فرآیند مارکسیستی،
- ۳ - فرآیند اشپینگلر،
- ۴ - فرآیند تاین بی،
- ۵ - فرآیند شریعتی. 

ادامه دارد

۲. آنچنان که مطرح کردیم کاشف و بنیانگذار این مرحله از فرآیند شناخت تاریخ عبدالرحمن ابن خلدون تونسلی متفکر و فیلسوف و جامعه شناس و اسلام شناس قرن هشتم بود که بعداً ولتر در قرن هیجدهم در مغرب زمین راه ابن خلدون را به صورت علمی دنبال کرد.

۳. هگل صاحب یک سیستم و یک دستگاه فراگیر و غامض و پیچیده فلسفی است که درک و فهم دستگاه فلسفی او به این راحتی برای اهل فلسفه ممکن نیست چراکه دستگاه فلسفی خود را مانند مولوی بر بستر یک ایده مطلق استوار کرده است.